



Ayatollah Dollar!

بررسی فرآیند تغییر ارزش‌ها یا

براندازی خاموش (راهبرد نظام سلطه در دهه دوم و سوم انقلاب اسلامی)

پیشگفتار

بخش اول - فرآیند تغییر ارزش ها

بخش دوم : تجربه ی غرب

بخش سوم - مهندسی فروپاشی

بخش چهارم - موج سوم دموکراسی به اجرا در می آید

پیوست ۱ - سخنان رهبری در جمع کارگزاران و مسولان نظام پیرامون

طرح آمریکایی برای فروپاشی نظام جمهوری اسلامی

پیوست ۲ - آمریکایی کیست؟

پیوست ۳ - حمایت سیاه

پیشگفتار

پاتریک کلاوسون در یکی از نوشته‌های خود، اهداف سیاست روابط اقتصادی با ایران را که بر محور ترویج مصرف‌گرایی قرار گرفته است، چنین تشریح می‌کند: «سیاست روابط اقتصادی با ایران بسیار شبیه به سیاستی بود که در طول جنگ سرد علیه اتحاد جماهیر شوروی سابق بکار گرفته می‌شد یعنی ترغیب به صادرات کالای مصرفی به منظور تضعیف نظام و به هدر دادن ارز کشور مورد نظر، چنانچه یکی از مقامات وزارت خارجه آمریکا در هنگام ترک «موسسه سیاست خاور دور واشنگتن» اظهار می‌دارد: با اجرای این سیاست تلاش می‌نماییم تا در تجارت واردات ایران، پرداخت‌های سریع نقدی را نسبت به کمک‌های بلندمدت و اعتباری متمایز گردانیم. بدین ترتیب از طرفی تجارت مبتنی بر پرداخت نقدی موثر است، چرا که رژیم ایران را مجبور می‌نماید تا از ذخیره پولی اندک خود استفاده کند و در نتیجه اقتصاد ایران به تدریج زایل می‌گردد.» (تحریم‌ها، ص ۴۵).

بعد از موفقیت انقلاب اسلامی، کوشش‌های مخالفین نظام ارزشی انقلاب در جهت مقابله با آن از طریق جنگ، حصر اقتصادی و تلاش برای نفوذ در مناصب عالی حاکمیت [داستان آقای منتظری و باند مهدی هاشمی] نه تنها موجب شکست انقلاب اسلامی نشد بلکه در مواردی، تقویت نظام ارزشی آن را نیز منجر گشت. از آنجا به بعد به نظر می‌رسد روش برخورد با انقلاب تغییر کرد و به قول آقای «انگل هارد» روش انقلاب آرام و بی‌سر و صدا (The Silent Revolution) در پیش گرفته شد. انگل هارد در کتابش تحت عنوان فوق کوشش می‌کند نشان دهد که چگونه و با چه روشهایی نظام‌های اجتماعی غربی به طور نامحسوس و تدریجی از طریق تغییر ارزش‌ها دگرگون می‌شوند. این مسئله به طور کاربردی در مورد جامعه ما یک جمله بندی دیگر خواهد داشت: چگونه می‌توان یک تغییر اساسی (شبیه انقلاب)، اما آرام و بی‌سر و صدا [که حساسیتی ایجاد نکند] در نظام اجتماعی به وجود آورد و آن را به طور نامحسوس دگرگون کرد؟ جوابی که نظریه‌پردازان غربی به این پرسش می‌دهند آن است که:

«این کار را می‌توان از طریق تغییر ارزش‌ها انجام داد»

«تأکید می‌کنم که اگر فرهنگ جامعه عوض نشود، ولی صد بار رژیم سیاسی را عوض کنند خود همین مردم به دست خودشان رژیم سیاسی جدید را به چیزی شبیه همان رژیم سیاسی که خودشان نابود کرده اند تبدیل می‌کنند... لذا باید ابتدا به دنبال تغییر فرهنگ باشیم. اگر تغییر فرهنگی در جهت مطلوب، حاصل آمد آنوقت به تعبیر مارکس، نظام‌های سیاسی خودشان می‌پژمرند و نیاز به فعالیت برای اسقاط آنان نیست.» (مصطفی ملکیان، مجله آفتاب ش ۱۰، روشنفکری دینی و اصلاحات اجتماعی)

«دیوید کیو» مأمور سازمان جاسوسی آمریکا (سیا) معتقد است: «مهمترین حرکت در براندازی جمهوری اسلامی ایران، تغییر فرهنگ جامعه‌ی فعلی ایران است و ما مصمم به آن هستیم.» (هویت، ص ۱۸)، شجاع الدین شفا - معاون وزیر دربار رژیم پهلوی - خط مشی مخالفین انقلاب اسلامی را چنین ترسیم می‌کند: «اصولاً استراتژی جدید ما، مبارزه فرهنگی است. ما باید بینش مردم را عوض کنیم تا جمهوری اسلامی ساقط شود.» (نفوذ و استحاله ص ۲۶)

عزت ا... سحابی از مسئولان جریان ملی - مذهبی در تبیین استراتژی این جریان می‌گوید: «برای براندازی یک نظام روش‌های مختلفی وجود دارد، یکی از آنها، روش مسالمت‌آمیز و اصلاح تدریجی (رفورم) است تا به تدریج، یک نظام ماهیته به شکل جدیدی در بیاید، بیگانگان یعنی غرب، امروز این روش را برای براندازی نظام جمهوری اسلامی، انتخاب کرده اند، حرکت ما نیز در این راستا بوده است.»

امام خمینی (ره) در خصوص راهبرد فرهنگی غرب چنین هشدار می‌دهند: «ما از حصر اقتصادی نمی‌ترسیم ما از دخالت نظامی نمی‌ترسیم، آن چیزی که ما را می‌ترساند وابستگی فرهنگی [است]، استقلال و موجودیت هر جامعه از استقلال فرهنگ آن نشأت می‌گیرد و ساده‌اندیشی است که گمان شود با وابستگی فرهنگی، استقلال در ابعاد دیگر یا یکی از آنها امکان‌پذیر است.»

شهید مطهری علت رویکرد نظام سلطه به تلاش برای ایجاد تغییرات در فرهنگ جوامع را چنین بیان می‌کند: «استعمار سیاسی و اقتصادی آنگاه توفیق حاصل می‌کند که استعمار فرهنگی توفیق به دست آورده باشد و بی‌اعتقاد کردن مردم به فرهنگ و تاریخ خودشان شرط اصلی این موفقیت است. استعمار دقیقاً تشخیص داده و تجربه کرده است که فرهنگی که مردم مسلمان به آن تکیه

می کنند فرهنگ و ایدئولوژی اسلامی است.... پس مردم از آن اعتقاد، ایمان، اعتماد و حسن نظر باید تخلیه شوند تا آماده ساخته شدن طبق الگوی غربی گردند.... (خدمات متقابل اسلام و ایران ص ۳۵۳).

بنابراین با پایان یافتن دفاع مقدس بخش مهمی از مخالفان جمهوری اسلامی به اشتراک در روش برای مقابله با انقلاب اسلامی رسیدند از نظر آنان «اگر ویژگی های فرهنگی و اجتماعی جمهوری اسلامی را از آن بگیرند، حکومتی می شود، مانند هر دار و دسته مسلح دیگر ... پیکار فرهنگی در واقع، نفی جوهره و ماهیت نظام جمهوری اسلامی است.» (راهنمای پیکار، گروهک سلطنت طلب درفش کاویانی، چاپ فرانسه، آبان ۶۸، ص ۱۹).

مقام معظم رهبری حضرت آیت اعلیٰ العظمیٰ خامنه ای (مد ظله) با فراستی امام گونه در ۷ آذرماه ۱۳۶۸ نخستین هشدار را نسبت به رویکرد جدید دشمن به عرصه ی فرهنگی اعلام داشتند و بعدها نیز با تعابیری چون «شبیخون فرهنگی»، «ناتوی فرهنگی» و امثالهم ابعاد و عمق این راهبرد را تشریح نمودند.

تحلیل نظریه پردازان غربی که سبب روی آوری آنها به براندازی فرهنگی شد آن بود که از نظر آنها ساختار انقلاب اسلامی تشکیل شده است از یکسری نهادهای انتخابی و یکسری نهادهای انتصابی. راه بوجود آوردن تغییر در ساختار آن است که عده ای از طریق نهادهای انتخابی و بر اساس رأی مردم به درون حاکمیت راه یافته و پس از کسب سطوح میانی و عالی حاکمیت [فتح سنگر به سنگر نظام] به ایجاد تغییرات مبادرت ورزند. اما پیش نیاز تحقق چنین برنامه ای آن است که یک تغییر عمیق در حوزه های اخلاق، رفتار و اندیشه ی جامعه به وجود آید. وقتی جامعه در این حوزه ها دچار تغییر گردد آماده می شود تا به افرادی رأی دهند که با ورودشان به مجموعه حاکمیت، پروژه «نفوذ و استحاله» را که منجر به تغییر رفتار، تغییر ساختار و در نهایت فروپاشی جمهوری اسلامی می شود اجرایی نمایند.

بخش اول - فرآیند تغییر ارزش ها

نظام ارزشی قبل از انقلاب، فئودالی یا شاهانه بود که بسیار غیرعادلانه‌تر از نظام سرمایه‌داری محسوب می‌گردد. عناصر اصلی این نظام را تمایل به برتری جوئی، جاه طلبی، و کسب منزلت از طریق نمایش ثروت و قدرت، مصرف‌گرایی (و لذا وابستگی به غرب)، فردگرایی و نیاز به تحرک و ارتقاء فردی در جامعه تشکیل می‌داد که ریشه و علت اصلی همه‌ی آنها، نظام نابرابر جامعه و تفاوت طبقاتی زیاد بود. این نظام را امام (ره) «طاغوت» می‌نامیدند. در مقابل این نظامی ارزشی، نظام ارزشی انقلاب اسلامی قرار گرفت که عناصر مهم آن، حاکمیت دین در همه‌ی عرصه‌ها، از بین رفتن بی‌عدالتی و نابرابری، نفی استبداد و وابستگی به غرب، ایثار و انسجام بود. در شرایط بعد از انقلاب تغییر ارزش‌ها [از نظام فئودالی به ارزشهای انقلاب اسلامی] نسبتاً سریع بود. چهره‌ها و پوشش‌های ظاهری بدون دستور و زور از بالا به صورت درونی و به تدریج تغییر یافت. مسابقات ارزشی شروع شده بود. افرادی که تا آن موقع نماز نمی‌خواندند، مهر و سجاده و تسیححشان را به نمایش می‌گذاشتند. وسایل منازل نیز تغییر کرد، مبل‌ها و صندلی‌ها به پستی‌ها تبدیل شد، عکس‌های امام و ائمه بر دیوار و مجموعه تفسیر «المیزان» در کتابخانه‌ها قرار گرفت و ...

اما تحول ارزشها بسیار عمیق‌تر از این تغییرات ظاهری بود. جلسات قرآن معمول شد، مساجد آنقدر پر می‌شدند که برای نمازهای جماعت و جمعه جایی نبود و مردم با فاصله کیلومتری از دانشگاه تهران برای نماز جمعه می‌ایستادند. تغییر به قدری عمیق بود که مردم کوشش می‌کردند نام‌های غیرمذهبی خود را تغییر دهند. شور و التهاب مردم برای خدمت به قدری زیاد بود که جوانان ایثارگر می‌خواستند به هر نحوی یک خدمتی به جامعه بنمایند و از این طریق جهاد سازندگی و بسیج به وجود آمد. در سازمان‌ها، وزرا و مدیران با کفش‌های دمپایی و لباس ساده از میزهای به اصطلاح «طاغوتی» پرهیز می‌کردند، با مردم و کارمندان دون پایه عجین می‌شدند و مدیران غیرانقلابی نیز ناخواسته از آنها پیروی می‌کردند.

بسیار جالب توجه است که در این زمان ثروتمندان اتومبیل‌های گران قیمت خود را در منزل می‌گذاشتند و جرأت نداشتند آن‌را بیرون بیاورند، همچنین اکثر مردم ثروتمند جرأت نداشتند ثروت و دارایی خود را به نمایش بگذارند و در این زمان دیگر «دارندگی، برزاندگی» نبود! استفاده از کلمات خارجی کم شد و اعتماد به نفس مردم و جوانان و ابداع‌گران به توانایی‌های خود و کشورشان افزایش یافت و این نکته که یکی از پایه‌های رهیدن از وابستگی را تشکیل می‌دهد، برای کشورهای غربی گران تمام شد. این تغییر ارزشی در نظام اقتصادی نیز تأثیر خود را نشان داد چرا که تقاضا بر پایه‌ی نیاز به وجود می‌آید و نیاز و ارزش‌ها نیز یک رابطه‌ی دوسویه با هم دارند، یعنی همانطور که نیازها، ارزش‌ها را شکل می‌دهند، ارزش‌ها نیز در به وجود آمدن نیازها موثرند. لذا با تغییر ارزش‌ها، تقاضا برای برخی از کالاها کاهش و برای نوع دیگری از کالاها افزایش یافت و با روی گرداندن اکثریت مردم از مصرف‌گرایی، تقاضا برای کالاهای لوکس کم شد. در این دوره دیگر فقر چیز خجالت‌آوری نبود و دیگر نمی‌بایست که افراد برای حفظ آبرو و تظاهر به عدم فقر، به هر دری (حتی نامشروع) بزنند و پولی برای خرید کالاهای مصرفی که معیار ارزیابی احترام و آبروی آنها بود بدست آورند.

وقوع انقلابی اسلامی با آن ماهیت و در یک منطقه مهم، غرب را با نگرانی روبرو ساخت. در این خصوص به مطلبی از «سیمون مردن» اندیشمند غربی توجه فرمایید: «این انقلاب، غربیان را مبهور و «نگران» خود نموده است. غرب همچنین از رشد اسلام در میان توده‌های مردمی در الجزایر، مصر و عربستان سعودی وحشت دارد زیرا معتقد است که رخداد هر گونه انقلاب اسلامی در هر یک از این کشورها حیاتی‌ترین منافع غربی را در معرض تهدید و مخاطره قرار خواهد داد.» (تقابل فرهنگی در روابط بین‌المللی ص ۷۳) آنها در ابتدا راه جلوگیری از فوران آتشفشان انقلاب اسلامی را در تئوری افرادی نظیر تیلی، جانسون، گور، اسکاچ پل، و ... یافتند. بر اساس تئوری آنها یکی از عوامل موثر بر سقوط یک نظام، شکست ارتش در یک جنگ است. فلذا حمله‌ی عراق به ایران در دستور کار قرار گرفت. این حمله که همزمان با اختلافات داخلی در ایران صورت گرفته بود، نه تنها به سقوط نظام نیانجامید بلکه با به وجود آمدن وحدت بین نیروهای داخلی در مقابل تجاوز بیگانگان موجب طرد نیروهای لیبرال متمایل به غرب، تثبیت نظام و تقویت و تعمیق ارزش‌ها گردید به طوری که عرفان عملی در جبهه‌ها موج می‌زد. جوانان دانشجو، «خداجو» شده بودند، عشق به خدا و شهادت در راه او همه را فرا گرفته بود. در قطعه‌ی شهادی بهشت زهرا عکس‌هایی از جوانانی به چشم می‌خورد که قبلاً بدون ریش، با موی بلند، سینه باز و گردن بند و در کنار آن عکس دیگری با صورتی معصوم و کاملاً تغییر یافته که نشان از تغییر عمق نگاه آنها به جهان داشت دیده می‌شد، از سوی دیگر رشد و قوام یافتن نظام اقتصادی یک جامعه بدون پایه

های مستحکم اخلاقی، اجتماعی و فرهنگی اساساً امکان پذیر نیست و این پایه های مستحکم اجتماعی در دوران دفاع مقدس به وجود آمد چنانکه آلمان و ژاپن نیز بعد از جنگ [جنگ جهانی دوم] به بیشترین پیشرفت دست یافتند به طوری که نخست وزیر انگلستان در ملاقاتی که در آلمان داشت از مسئولین آنجا با تحیر همراه با مزاح پرسیده بود، « شما جنگ را باختید یا ما؟ »

دگرگونی مجدد ارزشهای جامعه، بعد از ۱۳۶۸

به فاصله‌ی تنها دو - سه سال از پایان دفاع مقدس، ارزشهای مردم و جامعه مجدداً تغییر کرد و این تغییر هم در وسعت و هم در عمق روز به روز افزایش می‌یافت. برای بررسی این موضوع ابتدا قسمتی از نتایج یک تحقیق (در سال ۷۱) را دربارهی اینکه آیا از نظر مردم ارزشها تغییر کرده‌اند یا نه ارائه می‌دهیم و سپس به بررسی دلایل این تغییر می‌پردازیم. در تحقیقی که سال ۱۳۷۱ (تنها ۳ سال بعد از دفاع مقدس) پیرامون تغییر ارزش‌ها و میزان پایبندی مردم به آنها صورت گرفت نتایج زیر به دست آمد: (توسعه و تضاد، فرامرز رفیع پور):

- سوال شونندگان در پاسخ به این پرسش که اعتقاد مردم به دین در سال ۶۵ (اوج جنگ) بیشتر بود یا حالا (سال ۷۱)، قبل از انقلاب (سال ۵۶) چطور؟ چنین پاسخ داده اند:
 - در مجموع ۸۹/۳٪ از پاسخگویان معتقد بودند که در سال ۶۵ اعتقاد مردم به دین زیاد بوده است. این رقم برای سال ۷۱ به ۴۳/۲ درصد می‌رسد. و ارزیابی از اعتقادات مردم برای سال ۵۶ هنوز کمتر از سال ۷۱ و معادل ۲۱/۹٪ بوده است.
 - علاقه ی مردم به روحانیت شاخص دیگری است که مورد سوال قرار گرفته است. علاقه مردم به روحانیت نیز برای سال ۶۵ بسیار زیاد یعنی ۸۶/۷٪ و در سال ۷۱ به ۳۲/۳٪ می‌رسد که نزدیک به سال ۵۶ (۳۱/۸٪) است.
 - در زمینه ی رعایت حجاب به عنوان شاخص دیگر، ۸۶/۲٪ از پاسخگویان معتقد بودند که در سال ۶۵ عدم رعایت حجاب از نظر مردم عیب داشت. همچنین ۸۱/۸٪ از پاسخگویان معتقد بودند که مردم جامعه در سال ۶۵ به خانمهای چادری احترام می‌گذاشتند، در حالی که این رقم برای سال ۷۱ به ۳۶/۸٪ می‌رسد.
- کم یا بی‌ارزش شدن برخی سمبل‌ها مانند حجاب، روحانیت، و ... در حقیقت معرف آن است که ارزشهای جامعه در حال تغییر هستند و از طرف مذهبی به طرف غیرمذهبی می‌رود. پیامد این تغییر، از «کنار گذاشتن» سمبل (حجاب و ...) فراتر رفته و نهادهای وابسته به آن نظام ارزشی را نیز در بر می‌گیرد.

در پرسش دیگری از مردم پرسیده شد که «اگر حساب دین و خدا باشد یا پول، مردم قبلاً (سال ۶۵) کدام را ترجیح می‌دادند دین و خدا را یا پول را؟ حالا (سال ۷۱) چطور؟ قبل از انقلاب چطور؟ در این مورد ۸۱/۶ درصد از پاسخگویان معتقد بودند که در سال ۶۵ برای مردم، دین و خدا مهمتر از پول بود، در حالی که این رقم برای سال ۷۱ به ۲۸/۳ درصد تغییر می‌کند و برای سال ۵۶ کمتر یعنی ۱۸/۶ درصد است. تحقیقی که بعدها در سال ۷۳ و ۷۵ صورت گرفت نشان داد که این روند باز هم تشدید شده بود.

این فرآیند [جابجایی ارزش های مذهبی با ارزش های مادی] برای دشمنان فرصت مغتنمی را فراهم نمود. آقای فرد هالیدی در مقاله ای درباره ی وضع ایران در مقطع زمانی موسوم به سازندگی می‌نویسد:

"There was only one grand Ayatollah in Iran, Ayatollah Dollar."

پس از چنین تغییری در ارزش‌ها، از اینجا به بعد، نیاز به احترام انسان‌ها فقط وقتی تأمین می‌گردد که آنها دارای عوامل با ارزش باشند و وقتی نمایش ثروت به ارزش تبدیل و «دارندگی، برازندگی» شد بالطبع فقرا تحقیر خواهند شد.

« با پایان یافتن جنگ تحمیلی دولت آقای هاشمی به تعقیب سیاست اقتصادی مطابق با الگوی کشورهای جهان سوم و سرمایه داری غرب برآمد. سیاست های جدید تأثیرگذاری گروه‌های طرفدار سرمایه داری را افزایش داد و روحیه ی سودجویی بازرگانی خصوصی را دامن زد.» (سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی، ص ۱۸). «سیاست توسعه موجب به هم زدن تعادل اجتماعی، افزایش نابرابری، تغییر ارزش‌ها و پیدایش انواع مسائل دیگر گردید. با این تفاوت که در این نوع نابرابری جدید اکثر گروه‌ها با کاهش درآمد روبرو هستند و قشر متوسط در حال تقلیل است. در این قالب، نابرابری جدید تغییر سریع ارزش‌های معنوی به سوی ارزش‌های مادی، سودجویی و فردگرایی را در جامعه گسترش داد و ملاحظات اجتماعی، اعتقاد اجتماعی، انسجام اجتماعی و نظم اجتماعی و نهایتاً رضایت اجتماعی و وحدت ملی را مورد تهدید جدی قرار داد.» (توسعه و تضاد، فرامرز رفیع پور)

بعد از سال ۶۸، واردات کالاهای غربی، میزان تبلیغات کالاها و اقدامات دیگر در جهت نیازآفرینی به طور چشمگیری افزایش یافت. علاوه بر آن اقدامات دیگری نیز انجام گرفت که شرایط مناسب برای تغییر ارزشها را فراهم آورد و یا خود مستقیماً در تغییر ارزشها موثر بود. به عنوان مثال شهرداری تهران با تغییر بافت های سنتی شهر تهران، مثلاً پروژه خیابان نواب، بازار تجریش، خیابان ها، الگوهای سکونتی، الگوی مغازه ها و ... تغییرات شدیدی در نظام ارزشی به وجود آورد.

شرکتهای فعال در عرصه ی تبلیغات کالاهای مصرفی که توسط شهرداری راه اندازی شده بود نیز سهم زیادی در دگرگونی ارزش ها از طریق تبلیغات داشت. ایجاد فرهنگسراهای مدرن در نقاط مختلف شهر تهران به خصوص در نواحی سنتی و قسمت های پایین شهر و با برنامه های خاص نیز به نوبه ی خود زمینه مساعدی را برای بروز برخی گسستگی ها از ارزش های سنتی و مذهبی فراهم آورد. گرچه فرهنگسراها تحت شرایطی می توانند نقشی مفید برای جامعه ایفا کنند اما بررسی ها نشان می داد که برنامه های این مراکز بیشتر از آنکه مفید باشند به اشاعه ارزش های متفرق در بدنه ی اجتماع دامن زده است. به عنوان مثال تحقیقی که اوایل سال ۱۳۷۶ در دو فرهنگسرا صورت گرفت نشان داد که در سالن شعر، یک روند مبنی بر گسترش ناامیدی، گسستگی از ارزش های متمرکز جامعه و بی اعتقادی به آنها و ایجاد موج های احساسی کاذب برای حاضران حاکم بوده است. بنابراین «ایجاد فرهنگسراها آن هم با آن هزینه های هنگفت و به شکل کاملاً غربی و با برنامه های آنچنانی حرکتی بود که بیشتر به معنی واقعی آنچه که «تهاجم فرهنگی» نامیده شده، نزدیک می شود و کمتر به هدف بالا بردن سطح فرهنگ» (توسعه و تضاد، دکتر فرامرز رفیع پور) «یکی از مهمترین و ظریف ترین اقدامات در جهت تغییر ارزش ها، که شاید برای مردم و مسئولین محسوس نبود یک یورش همه جانبه در جهت از بین بردن آثار دفاع مقدس بعد از پایان آن بود بر این اساس در یک مرحله، نخست، تمام خاطرات جنگ و ارزشهای تداعی شونده ی آن از صحنه زدوده شد با این نیت (توجیه) که وقت جنگ تمام شده و حالا وقت آسودگی و لذت است. زیباترین تصاویر نقاشان خوش ذوق ما از صحنه های انقلاب و دفاع مقدس، یکی بعد از دیگری زدوده شد و یا با تصاویری غیرهنری و یا بی ارتباط با انقلاب، جایگزین شدند. مهمتر از آن در جاده فرودگاه که تصاویری زیبا از خاطره های جنگ وجود داشت، همگی محو و تابلوهای تبلیغاتی کالاهای خارجی از صابون فا (Fa) گرفته تا لوازم خانگی.... جای آنها را گرفتند و از این طریق ارزشهای مربوط به دوران انقلاب و دفاع، عملاً به ارزش های مادی، مصرفی و وابستگی آور تبدیل شدند.» (توسعه و تضاد، پروفیسور رفیع پور، ریال ص ۲۵۶)

«علاوه ی بر اینها، شهرداری تهران با انتشار روزنامه همشهری با شیوه ای جاذب و با هزینه های بسیار بالا، گامی مستقیم و موثر در مسیر عقیده سازی مردم برداشت. نکته مهم دیگر آنست که روشهای شهرداری تهران در جهت تغییر ارزش ها در شهرهای دیگر نیز به عنوان الگو دنبال می شد که آثار چنین الگوبری ای را می توان در شهرهایی چون مشهد، شیراز، و ... به وضوح مشاهده کرد. فعالیت ها و سوگیری ها و تبلیغات شهرداری تهران در آستانه ی انتخابات مجلس پنجم و بعد از آن نشان می داد که شهرداری اهدافی فراتر از فراهم آوردن شرایط زیستی مناسب در شهر تهران را (که وظیفه ی اوست) دنبال می نمود و تغییرات ساختاری - سیاسی را نیز در بر می گرفت.» (همان، ص ۲۵۸)

بخش دوم : تجربه ی غرب

در کتاب عملیات پنهانی سیا که توسط یک مأمور پس از ۲۵ سال فعالیت در این سازمان نگاشته شده، آمده است: «کارشناسان آمریکایی بارها اظهار داشته اند که سازمان سیا و سازمان هایی مشابه آن در درجه اول در پوشش آژانس های مطبوعاتی عمل می کنند. در موارد قاطعی مانند شیلی و انگولا و گرانادا و نیکاراگوئه نیمی از تمام اعتبارات مربوط به برنامه های براندازی به بسیج خبری و روانی برای آماده سازی افکار عمومی در زمینه عملیات مورد نظر یا خنثی کردن مخالفت آنها اختصاص داده شده است.»

برایان وایت، محقق آمریکایی در مورد برنامه های ایالات متحده برای سرنگونی مخالفان خویش می نویسد: «در سپتامبر سال ۱۹۷۰ سالوادور آلنده، به عنوان اولین رهبر مارکسیست در یک انتخابات دموکراتیک به ریاست جمهوری کشور شیلی انتخاب شد پس از این واقعه، دولت آمریکا بنا به دلایل عقیدتی تصمیم گرفت تا از هر راه ممکن دولت آلنده را سرنگون نماید و برای این منظور ترکیبی از ابزارهای دیپلماتیک، اقتصادی و براندازی را به خدمت گرفت. نفوذ آمریکا در بانک های جهانی، شیلی را از وام های بین المللی محروم کرد و بدین ترتیب اقتصاد این کشور با بحران مواجه شد. در نتیجه صادرات مس که تجارت اصلی شیلی را تشکیل می داد به شدت رو به وخامت نهاد. همچنین اعتباری به مبلغ هشت میلیون دلار برای اختلال در امور داخلی شیلی در گروه های پارلمانی مخالف دولت، اعتصاب های سنگینی را سبب گشت.... در نهایت دولت آلنده توسط یک کودتای نظامی در سپتامبر ۱۹۷۳ سرنگون شد.» (دیپلماسی ص ۶۰) در همین رابطه **شجاع الدین شفا** در کتاب «جنایت و مکافات» به استناد مأمور سابق سیا می نویسد: «گزارش کمیته اطلاعات سنای آمریکا در مورد رسیدگی به فعالیت های سازمان سیا که در واشنگتن منتشر شد حاکی است که این سازمان بیش از نیمی از تمام بودجه ای را که برای سرنگون کردن حکومت سالوادور آلنده در شیلی اختصاص داده بود در یک مبارزه وسیع تبلیغاتی و روانی علیه آلنده از راه انتشار اخبار و مقالات و گزارش ها و تفسیرهای تحریک آمیز در خبرگزاری ها، رادیوها، تلویزیون ها، روزنامه ها، شعارهای دیواری و از راه شایعه پراکنی های گسترده خرج کرده است.» (جنایات و مکافات ج ۱ ص ۲۰۳) بنابراین می توان ادعا نمود که: «اساس هر سیاست براندازی بر جنگ روانی تکیه دارد و این جنگ از راه های فراوان شامل سخنرانی ها، نوشته ها، نظرخواهی ها، شایعه پراکنی ها و تظاهرات انجام می گیرد که هدف آنها ایجاد یک جو فکری معین ولو در کوتاه مدت است.» تجربه ی نیکاراگوئه نمونه ی روشنی از تحقق چنین برنامه ای است. آمریکا با سازماندهی و حمایت از گروهی به نام «کنترها» اعمال خشونت آمیز آنان را با جنگ روانی گسترده به «ساندنیست ها» نسبت داد و بدین ترتیب با فریب افکار عمومی، مردم نیکاراگوئه را متقاعد ساخت که ساندنیست های حاکم، گروهی «خشونت طلب» هستند و سیاست های استقلال خواهانه ی آنان در قبال آمریکا، عامل اصلی تشدید فشارهای خارجی و ادامه ی مشکلات اقتصادی شده است. القای چنین تصویری در ذهن مردم نیکاراگوئه، نوعی فریب اطلاعاتی و جنگ روانی بود که به قصد مدیریت بر افکار عمومی صورت می پذیرفت و سرانجام سبب شد تا در خلال فرصتهای انتخاباتی، نیروهای سیاسی طرفدار و مورد حمایت آمریکا، جایگزین گروه استقلال طلب، «ساندنیست» ها شوند.

بخش سوم - مهندسی فروپاشی

اول - جنبش بازگشت به وطن

علی امینی (نخست وزیر دوران شاهنشاهی) با تأکید بر اهمیت بازگشت به ایران، برای پیشبرد اهداف می گوید «ایرانیان می توانند با بازگشت به وطن، اوضاع را متحول کنند... تحول را باید در داخل کشور به وجود آورد، با خارج نشستن و تظاهرات کردن و اعلامیه دادن کاری از پیش نمی رود.» (کیهان سلطنت طلب، ۶۸/۸/۴) منوچهر گنجی (وزیر آموزش و پرورش در دوران شاهنشاهی) نیز تئوری بازگشت را با انتشار جزوه ای چنین مطرح می کند:

«ایرانیان مقیم خارج وظیفه دارند تا آنجا که می توانند به ایران باز گردند و در هر جا کفه عناصر مخالف با حکومت اسلامی را سنگین تر سازند. نفس حضور عناصر ملی و درس خوانده در دستگاه های جمهوری اسلامی به مبارزه برای تغییر شکل و جهت دادن نظام حاکم و سرنگونی آن کمک می کند.» (راهنمایی پیکار، آبان ۱۳۶۸، ص ۲۰)

در همین راستا، سه طیف اقتصادی، فرهنگی و سیاسی به ایران بازگشتند که البته با استقبال برخی دولتمردان دولت آقای هاشمی و خاتمی نیز رو به رو شدند! مثلاً «بزرگ نادرزاد»، معاون وزیر فرهنگ رژیم پهلوی، در سال ۱۳۶۹ ه. ش با حمایت های پنهانی آقای عطا... مهاجرانی به ایران بازگشت و در اولین مصاحبه های خود چنین اظهار داشت: «دین یک مرام فردی است و هر کس می تواند برای خود خدایی و آیینی داشته باشد؛ ولی به نظر من، آیین ما «میترایسم» است! و اگر ما تمدنی و فرهنگی داریم در سایه تعالیم میترا بوده است!» وی دلیل بازگشت خود به ایران را ظهور نشانه هایی مبنی بر دست کشیدن جمهوری اسلامی از آرمان های امام خمینی (ره) یاد می کند همچنین در سال ۱۳۷۹ نیز یکی از کتاب های «نادر زاد» از سوی آقای مهاجرانی - وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی وقت - در فهرست کتاب سال قرار گرفت و تشویق شد. در سال ۱۳۷۲ نیز فردی به نام حسین ثابت بکتاش از سوی حزب کارگزاران و با حمایت آنها جهت فعالیت در جزیره کیش به رئیس سابق منطقه آزاد کیش معرفی گردید.

حسین ثابت بکتاش در سال ۵۴ برای تحصیل به آلمان رفت و پس از فارغ التحصیلی در رشته مهندسی برق، به ناگاه از جزایر قناری اسپانیا سر درآورد در حالی که با تأسیس ۹ هتل زنجیره ای در این جزایر عملاً به بزرگترین هتلدار در اسپانیا تبدیل شد، او که از اعضای شبکه فراماسونری نیز به حساب می آید پس از ورود به ایران با سفارش و حمایت برخی از اعضای حزب کارگزاران از تسهیلات فراوانی بهره مند گردید از جمله دریافت ۵ میلیون دلار وام جهت سرمایه گذاری در جزیره کیش و تأسیس اماکنی چون هتل داریوش، استخر دلفین ها و ... ، هم اینک نیز وسعت پروژه ها و برنامه های او حدود یک سوم جزیره کیش را در بر می گیرد!

دوم - روند همگرایی

همزمان با آغاز دهه های هفتاد شمسی با تأکید مقامات آمریکایی بر مناسبات جدید جهانی و از میان برداشتن موانع رهبری جهانی آمریکا، راهبرد استحالته ی جمهوری اسلامی ایران، به صورت جدی تر مورد توجه قرار گرفت و با فعال شدن گروه های اپوزیسیون داخلی، ضرورت هماهنگی بیشتر میان اپوزیسیون خارج و داخل، منجر به شکل گیری «کنفرانس همبستگی هامبورگ» در سال ۱۳۶۸ شد. در همین ایام ابراهیم یزدی - دبیر کل نهضت آزادی - طی اظهاراتی در آمریکا می گوید: «اکثریت ایرانی ها خواستار سرنگونی رژیم مالاها هستند. مخالفت با رژیم در ماه های اخیر ابعاد گسترده ای یافته است.»

سوم - نرم افزار فروپاشی

اگر «موج سوم» اولین تافلر، «پایان تاریخ»، فوکویاما و «برخورد تمدن های» هانتینگتون را بتوان اضلاع مثلثی دانست که «نظم نوین جهانی» بر بنیان لیبرالیسم و وحدت فرهنگی، اقتصادی و سیاسی را تئوریزه می نماید در کنار آنها باید «موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم» را نیز نظریه ای دانست که در آن به ارائه ی راهکارهای عملی برای از میان برداشتن نظام های مانع رهبری جهانی آمریکا می پردازد. ساموئل هانتینگتون در کتاب موج سوم دموکراسی (۱۹۹۲) با بررسی فرآیند دموکراتیزه

شدن ۳۵ کشور، راه حل‌هایی ارائه می‌دهد که با استفاده‌ی از آنها، کشورهای به زعم او غیردموکراتیک، به سوی دموکراسی پیش می‌روند. وی نظام‌های سیاسی را به سه دسته تقسیم می‌کند، نظام‌های دموکراتیک، نظام‌های لیبرالی و نظام‌های اقتدارگرا. از نظر او رژیم‌هایی که منطبق بر اهداف الگوی لیبرال دموکراسی غرب نباشند نظام‌های اقتدارگرا یا خودکامه هستند، مثلاً از نظر ایشان رژیم عربستان خودکامه یا اقتدارگرا نیست در حالیکه آنها با انتخابات آزاد الجزایر در ابتدای دهه ۹۰ که به پیروزی اسلام‌گرایان انجامید، مخالفت می‌کنند تنها به این دلیل که این پیروزی برای منافع آمریکا خطرناک است. هانتینگتون طرفداران لیبرالیسم و دموکراسی غربی را اصلاح طلب می‌نامد و مخالفان این ایده را قشری و اقتدارطلب. او در بخش پایانی کتاب موج سوم دموکراسی، درباره‌ی موانع دموکراسی می‌نویسد: «هر قدر هم که اسلام و دموکراسی در تئوری با یکدیگر موافق و همگام باشند در عمل با هم ناسازگاری دارند.» (موج سوم دموکراسی، ص ۳۳۷). وی برای تغییر و تبدیل نظام‌های اقتدارگرا به دموکراتیک، سه فرآیند «تغییر شکل» «جابجایی در قدرت» و «فروپاشی» را به اصلاح طلبان توصیه می‌کند.

هانتینگتون فرآیند تغییر شکل را به ۵ مرحله تقسیم می‌کند:

- ۱- ظهور هواخواهان لیبرالیسم (اصلاح طلبان): «نخستین گام، پیدایش گروهی از رهبران یا رهبران بالقوه در درون رژیم اقتدارگرا بود که عقیده داشتند حرکت به سوی دموکراسی مورد علاقه است یا این که ضرورت یافته است... پیدایش هواخواهان لیبرالیسم و دموکراسی در درون نظام اقتدارگرا نیروی دست‌اولی را برای تغییر سیاسی به وجود می‌آورد.» (همان ص ۱۴۰)
- ۲- کسب قدرت: وی مرحله‌ی دوم از فرآیند تغییر شکل را به دست آوردن قدرت به منظور ترویج و اجرای اصول لیبرالیسم دانسته و می‌گوید: «انتخابات راهی است که دموکراسی در پیش دارد، اما در موج سوم طریقی برای تضعیف و پایان دادن به رژیم‌های اقتدارگرا هم بود.» (همان ص ۱۹۲)
- ۳- اقدامات لیبرالی: از نظر وی اصلاح طلبان پس از کسب قدرت (نفوذ به مناصب حاکمیت مانند دولت یا مجلس و ...) باید به لیبرالی کردن فضای سیاسی و فرهنگی مبادرت ورزند. وی تصریح می‌کند که در این مرحله مخالفان لیبرالیزه شدن در مقابل اقدامات شما ساکت نخواهند نشست و به مخالفت و متوقف کردن آن خواهند پرداخت سپس توصیه می‌کند که برای رهایی از کمند این مخالفت‌ها و پیشبرد اهداف، اصلاح طلبان باید به سراغ گام چهارم یعنی «مشروعیت قهقرایی» بروند.
- ۴- مشروعیت قهقرایی: به بیان ساده، هدف از مشروعیت قهقرایی بی اعتبار ساختن مخالفان لیبرالیزه شدن از طریق تقسیم بندی جامعه به دو گروه آبی و قرمز یا اصلاح طلب و مخالف اصلاحات، صلح طلب و خشونت طلب و ... است. در این مدل مخالفان اقدامات لیبرالی باید به عنوان خشونت طلب، مخالف اصلاح، متحجر، قشری، و ... معرفی گردند تا ضمن تضعیف و بی اعتبارسازی آنها در جامعه، مقاومتشان شکسته شود. «حکومت‌های اصلاح طلب بر آن شدند که مخالفت قشری‌های مخالف را از طریق تضعیف و بی اعتبار کردن آنها و تغییر دادن عقیده‌شان خنثی کنند.» (همان، ص ۱۵۳) استانسفیلد ترنر - رئیس اسبق سازمان سیا - در کتابی به نام «پنهان کاری و دموکراسی» با اشاره به عملیات پنهانی سیا در شیلی که منجر به قتل آئنده و روی کار آمدن حکومت دیکتاتوری «آکوستو پینوشه» شد، می‌نویسد: «سیا در این مبارزه که بیشتر جنبه تبلیغاتی داشت، دست به روش‌های گوناگونی زد که از آن جمله می‌توان به انتشار مقالات متعدد در جراید شیلی و مطبوعات بین‌المللی اشاره کرد. سیا مخارج چاپ هفتصد و بیست و شش مقاله را به صورت‌های مختلف از قبیل خبر، شایعه، سرمقاله و انواع دیگر در مطبوعات شیلی و جهان پرداخت نمود.» (پنهان کاری و دموکراسی، استانسفیلد ترنر، ص ۱۲۰)

رهاورد «مشروعیت قهقرایی» عبارتست از تضعیف و بی اعتبار ساختن بخشی از حاکمیت و به وجود آمدن انشقاق در بین مخالفان که با افزایش فشارهای تبلیغاتی، بخشی از آنها منزوی شده و بخشی دیگر نیز مرعوب و مجذوب می‌شوند.

- ۵- برگزاری انتخابات و فراندوم: با اعمال فشارهای فزاینده‌ی سیاسی و تبلیغاتی داخلی و خارجی مخالفان لیبرالیزه شدن و اصلاحات آمریکایی به لبه پرتگاهی به نام فراندوم سوق داده می‌شوند. نتیجه چنین انتخاباتی با توجه به

جایجا شدن و مدیریت بر افکار عمومی، کاملاً قابل پیش بینی است. از این رو، به عقیده هانتینگتون پس از مرحله پنجم، یعنی انتخابات، نظام اقتدار گرا از بین می رود.

در ادامه هانتینگتون اشاره می کند که اگر اصلاح طلبان در طی کردن مراحل پنجگانه مربوط به فرآیند تغییر شکل با شکست مواجه شدند نگاه باید به سراغ فرآیند فروپاشی که مهمترین ابزارش عملیات تخریبی (مشروعیت قهقرایی) است، بروند. فرآیند فروپاشی اجتماعی که با القای یأس و ناامیدی همراه است موجبات روی گردانی مردم از حاکمیت (گسست میان مردم و مسئولین) را فراهم می آورد.

از دیدگاه هانتینگتون [این رویگردانی مردم] و نارضایتی نهانی وقتی آشکار می شود که واقعه ای ناگهانی از ضعف [و بی اعتبار شدن حاکمیت] رژیم پرده بگیرد. «(همان ص ۱۶۰) به عبارت دیگر فرآیند فروپاشی نیازمند وقوع یک حادثه ناگهانی است تا با برانگیختن حس تألم و تنفر در مردم، ناراحتی های به وجود آمده در مردم (ناشی از عملیات مشروعیت قهقرایی)، به نافرمانی مدنی و شورش های اجتماعی تبدیل شده و در نهایت فروپاشی را موجب شود. همچنین هانتینگتون دانشگاه و دانشجویان را مناسب ترین بستر برای وقوع حوادث ناگهانی دانسته و در چرایی آن اذعان می دارد: «دانشجویان مخالفان جهانی هستند. آنها با هر گونه رژیمی در جامعه خود مخالفند.» (همان ص ۱۶۱)

بخش چهارم - موج سوم دموکراسی به اجرا در می آید

در اوایل دهه‌ی هفتاد ابراهیم یزدی کتاب «موج سوم دموکراسی» را با خود از آمریکا به ایران می‌آورد و این کتاب توسط دکتر «احمد شهسا» ترجمه شده و به عنوان «منشور براندازی» مورد استفاده‌ی تجدید نظرطلبان قرار می‌گیرد.

ظهور هواخواهان لیبرالیسم

ظهور اصلاح طلبان هواخواه لیبرالیسم، نخستین مرحله از فرآیند تغییر شکل و استحاله از درون است. دولت موقت، همکاری‌اش را از میان همفکران لیبرال خود انتخاب کرد و بالطبع، این افراد نیز اقدام به بکارگیری افرادی با همین گرایشات در سطوح میانی مدیریت کردند. این مدیران میانی پس از استعفای دولت موقت، بدون بروز گرایشات سیاسی و با حفظ ظاهری مذهبی به کار خود ادامه داده و به این ترتیب سبب شکل گیری یک قشر تکنوکرات با ایده‌ی لیبرالی در بدنه‌ی اجرایی کشور شد. از دیگر سو بسیاری از نیروهای فعال مذهبی مدعی چپ گرایی به دلیل ضعف معرفت شناختی و جامعه شناختی پیرامون انقلاب، کم کم به سوی آرای «ماکس وبر» گرایش یافتند و تدریجاً منجر به ظهور یک جریان روشنفکری با گرایشات لیبرالیستی نسبتاً قوی گردید. شکل گیری «حلقه‌ی کیان» نقطه عطفی در نزدیکی و همگرایی هر چه بیشتر گروه‌های مذکور بود. در سال ۶۸، متعاقب معرفی سید محمد اصغری به عنوان نماینده‌ی رهبری و سرپرست کیهان (پس از آقای خاتمی) اختلافاتی میان ایشان و برخی از افرادی که به آقای عبدالکریم سروش گرایش داشتند، به وجود آمد و باعث شد تا این طیف جملگی از روزنامه کیهان خارج شوند و پس از اخذ امتیاز نشریه‌ی کیان به مدیر مسئولی رضا کفایش تهرانی و سردبیری «شمس الواعظین» نشریه‌ی مذکور به کانون تجمع این طیف تبدیل شود و «حلقه کیان» شکل بگیرد. علاوه بر آن از آغاز دهه ۷۰ نهادهایی نظیر وزارت ارشاد، مرکز مطالعات استراتژیک ریاست جمهوری، روزنامه‌های اطلاعات، همشهری و سلام، پایگاه‌های تجمع افراد جریان روشنفکری لیبرال بوده است. همچنین نشریاتی چون کیان، نگاه نو، زنان، راهبرد و گردون به صورت ارگان‌های اعلام نشده، افکار، تمایلات و گرایش‌های مختلف این طیف را تبلیغ می‌نمودند. محمد رضا جلالی پور از عناصر شاخص این جریان در معرفی و خاستگاه چنین جریانی می‌گوید: «خیزش جنبش اصلاحی چگونه رخ داد؟ حاملان و فعالان صف مقدم این جنبش، روشنفکران متعارف سکولار یا نیروهای ملی - مذهبی نبودند، این حاملان در حول و حوش چند حلقه جمع شده بودند. حلقه‌ی اول جمع شاگردان دکتر سروش بود، حلقه‌ی فوق در جنبش اصلاحی و مطبوعاتی نقش موثری داشت. عده‌ای از آنها ماهنامه‌ی کیان را به سردبیری شمس الواعظین منتشر می‌کردند. اکبر گنجی در آن سال‌ها در انتشارات «صراط» درسها و سخنرانی‌های دکتر سروش را به صورت کتاب به سرعت چاپ و توزیع می‌کرد. حلقه دوم «مرکز مطالعات استراتژیک» بود، مرکزی که در آن محققانی چون سعید حجاریان، عباس عبدی، علیرضا علوی تبار و مجید محمدی فعالیت می‌کردند. حجاریان برنامه‌ریزی کلاس را برای مطالعه‌ی «توسعه سیاسی» در ایران پایه ریزی کرده بود که محصولات آن در ماهنامه‌ی راهبرد منتشر می‌شد و بخشی از مباحث سیاسی تر و به روزتر آن در دو هفته نامه‌ی «عصر ما» ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، چاپ می‌شد. طرح بحث جناح بندی سیاسی در ایران که در آن زمان تابو سیاسی محسوب می‌شد از جمله اقدامات تأثیرگذار نشریه‌ی عصر ما بود.

حلقه سوم این جنبش را باید در آن ۲۵۰۰ دانشجویی که در دوران هاشمی رفسنجانی برای دوره دکتری به خارج از کشور (انگلستان، کانادا، استرالیا و فرانسه) اعزام شده بودند جستجو کرد. در سال ۷۵ به عنوان دانشجوی دکتری در دانشگاه لندن و عضو انجمن اسلامی با همکاری سایر اعضای انجمن دکتر سروش را به انگلستان دعوت کردیم. او به مدت ۶ ماه برای دانشجویان بورس‌یه‌ای که هم اکنون تعدادی از آنها از فعالان جنبش دوم خرداد هستند، جلسات مختلف بحث و گفتگو داشت. محسن میردامادی، محمدرضا خاتمی، بامردیها و ... در آن زمان همگی در مجمع دانشجویان مسلمان خارج از کشور

حضور داشتند... علت پیشرفت کار آنها، در مقایسه با روشنفکران لائیک و نیروهای ملی - مذهبی، این بود که اولاً این حاملان، کسانی بودند که در انقلاب و جنگ در وسط معرکه حضور داشتند و به همین دلیل محافظه کاران نمی توانستند به نام انقلاب، اسلام و جنگ آنان را به راحتی روشنفکران لائیک و نیروهای ملی - مذهبی حذف کنند. ثانیاً با ادبیات جدید که با ادبیات اپوزیسیون قدیمی تفاوت داشت به نقد وضع موجود می پرداختند. .. داستان و نقش مطبوعات در این دوره بس شورانگیز بود و در همان ماه های اول پیروزی خاتمی، احمد بورقانی معاون وزیر اصلاح طلب ارشاد، به اندازه نیاز مجوز انتشار روزنامه و هفته نامه از طریق هیأت نظارت بر مطبوعات فراهم کرد، من نیز در همان زمان مجوز روزنامه‌ی جامعه را گرفتم و آن را با مشارکت شمسی الواعظین و محسن سازگارا که از «حلقه‌ی کیان» بودند به راه انداختیم. روزنامه‌ی جامعه بر خلاف روزنامه‌هایی که خود را در کلیشه‌هایی که محافظه کاران به نام اسلام تبلیغ می کردند، خود را گرفتار نکرد و خط کثی در عرصه خط قمرزهای خود ساخته را آغاز کرد. « (هفته نامه گوناگون، ش ۲) به موازات جریانات فوق نیز، از سال ۶۷، گروه موسوم به نهضت آزادی مجدداً قصد خود را برای ورود به صحنه سیاست با تشکیل «جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران» بروز داد و در حقیقت پس از یک دوره قفرت، نهضت احساس می کرد سوابق منفی‌اش در اول انقلاب از نظرها محو شده است لذا با تشکیل این جمعیت که ائتلافی بود از اعضای حزب رستاخیز، وابستگان ساواک و نیروهای ملی و لائیک، سعی در احیای حیات سیاسی خویش نمود. محور ائتلاف این گروه به نقل از یکی از اعضای آن، مخالفت با جمهوری اسلامی و همبستگی شدید روحی و فکری نسبت به آمریکا بود. پس از این تشکل که به موفقیت نینجامید در اواسط دهه ۷۰ تشکلی دیگر به نام «جمعیت تلاشگران تأمین آزادی انتخابات» راه اندازی نمودند. این جمعیت که به دعوت دکتر یدآ... سحابی از اعضای نهضت آزادی برای مشارکت در انتخابات تشکیل گردید بیشتر محدود به ایام انتخابات بود و پس از انتخابات مجلس پنجم مجدداً در سال ۷۶ سه نفر نامزد برای ریاست جمهوری معرفی کرد که عبارت بودند از معین فر، سحابی و یزدی که هر سه رد صلاحیت شدند. در آستانه‌ی انتخابات مجلس ششم نیز با توجه به تغییرات عمده ای که در فضای سیاسی کشور ایجاد شد، جمعیت قبلی به صورت مصمم تر وارد میدان شد و اقدام به تشکیل ائتلاف «ملی - مذهبی» نمود ولی با توجه به اینکه امام (ره) قبلاً در مورد آنها فرموده بود:

«اینها طرفدار جدی وابستگی کشور به آمریکا هستند و صلاحیت برای هیچ امری از امور دولتی یا قانون گذاری یا قضایی ندارند و ضرر آنها به اعتبار اینکه مظاهر به اسلام هستند از دیگر گروه ها حتی منافقین بیشتر و بالاتر است. بنابراین کاندیداهای ایشان رد صلاحیت شدند با این حال دست از فعالیت برنداشتند و با معرفی برخی کاندیداهای دوم خردادی سعی کردند به نوعی خود را شریک پیروزی این عناصر نموده و به این طریق در حاکمیت نفوذ نمایند.

گری سبک در سال ۱۳۷۸ پس از سفر به ایران و ملاقات با برخی از سران جریان‌های تجدیدنظرطلب طی مصاحبه ای می گوید: « من چگونه خوشحالی خودم را نشان ندهم که در ایران، موج تازه ای به پا شده که مصمم است طومار حکومت اسلامی را به هم بپیچد و حکومتی شبیه حکومت ایران در زمان شاه و عربستان سعودی را بر سر کار بیاورد، من در ایران روشنفکرانی را دیدم که اشارات ما را دنبال می کنند. آنها تشلولی بالا برده اند تا هر کس و هر چه را که با ما سازگار نیست، هدف قرار دهند. خبرنگار می پرسد: مثلاً چه چیز را؟ گری سبک: مثلاً حتی ولایت فقیه را که من فکر می کنم در صحرای طبس، تکنولوژی برتر ما را در اراده خود مدفون کرد. (براندازی آرام، ص ۱۸۱).

در همین راستا مجید تهرانیان - از وابستگان به سازمان سیا - در مورد عمق اثر جریانات روشنفکری می گوید: «آقای عبدالکریم سروش، یکی از چهره های درخشان واژگونی تفکرات جمهوری اسلامی ایران است. ما به او بسیار دل بسته ایم. او کاملاً حرف های ما را می زند. دقیقاً راه ما را می رود، از همه ما هم جلوتر است. حتی مخاطب بسیاری در میان مسئولین نظام هم دارد. اگر ما ضد انقلاب هستیم، او از همه ضدیتش بیشتر است. او حتی نظام لائیک ترکیه را بر جمهوری اسلامی ترجیح می دهد.» (براندازی آرام، ص ۱۸۶)

با این وصف پس از شکل گیری گروه های هواخواه لیبرالیسم قدم بعدی ساماندهی و تلاش برای منسجم کردن این گروه ها و پیوند دانشان با جریانات خارج از کشور بود. در بخشهایی از بیانیه مطبوعاتی بنیاد هائرنیش بل در مورد کنفرانس برلین آمده است: «برای اولین بار پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران ما موفق شدیم گفتگویی را در آلمان میان سکولارها و

اصلاح‌گرایان دینی سازمان دهیم... مسئله بر سر عادی سازی روابط میان ایران و آلمان نیست؛ بلکه باید تحولی بنیادین در ایران ایجاد شود.»

عزت ا... سحابی از اعضای مؤثر جریان ملی - مذهبی در زمینه‌ی نحوه‌ی عمل غرب برای پیوند جریان‌ات داخل و خارج می‌گوید: «غرب دنبال باز کردن جبهه سیاسی - فرهنگی بود. در واقع حرکت استحاله ای ما که بعضاً تحت عنوان اصلاحات مطرح می‌شد با اصلاحات و توقعات غربی‌ها هماهنگ بود و مورد حمایت غرب قرار می‌گرفت و بعضاً در برنامه ریزی‌های غرب جهت هماهنگ کردن این دو جریان، مجالسی چون کنفرانس سیرا یا برلین برگزار می‌کرد... اما از جهت خارجی، نیم قدرت به دست آمده سبب توجه قدرت‌ها و محافل خارجی به جریان دوم خرداد شده، محافلی چون کنفرانس ایران در سال ۲۰۰۱ در قبرس و کنفرانس برلین در فروردین ۱۳۷۹ را راه بیاندازند تا در این محیط‌ها، هم راه تماس و گفتگو و نزدیکی و هم آهنگی بین ایرانیان داخل با خارج کشور باز شود و هم مقامات و مسئولان رده‌های بالا و متوسط خارجی (مثل گری سیک، ریچارد مورفی) در آن محافل مستقیماً با ایرانیان، صحبت و القاء نظر کنند... در کنفرانس قبرس بسیاری از افراد و مطبوعات چی‌های دوم خردادی ملی - مذهبی حضور داشتند، از نهضت آزادی آقای دکتر یزدی، از ملی - مذهبی‌ها آقای دکتر رئیسی و اینجناب و خانم طالقانی و از دوم خردادی‌های مطبوعاتی آقای علوی تبار، آقای عبدی از مشارکت، آقای صالح آبادی از مجمع نمایندگان ادواری، آقای شمس الواعظین از روزنامه نشاط، آقای فاضل مبیدی از دانشگاه مفید، آیت ا... موسوی بجنوردی از روحانیون برجسته و عضو سابق شورای عالی قضایی، آقای عماد الدین باقی از [روزنامه] خرداد و جمعی از اساتید دانشگاهی حضور داشتند. آقای شمس الواعظین خودشان تعریف کردند که آقای گری سیک از صحبت‌های تو (سحابی) ناراضی بوده ولی از صحبت‌های آقایان صالح‌آبادی و عبدی راضی بوده است». (استراتژی براندازی خاموش در دهه سوم انقلاب اسلامی، ص ۱۶۳ - ۱۶۰)

با شکل‌گیری جریان‌ات موصوف، مقام معظم رهبری که از همان ابتدا به وجود چنین جریانی پی برده بودند طی سخنانی روشن‌گرانه در دیدار با یکی از وزاری دولت در سال ۱۳۷۵ فرمودند: «من فکر می‌کنم، یک جریان لیبرالیسم قوی وجود دارد. این جریانی که می‌خواهد اسلام در صحنه نباشد، جریانی که می‌خواهد روحانیت منزوی باشد، جریانی که ولایت فقیه را از اساس قبول ندارد. فلسفه‌ی این جریان را سروش می‌گوید، مسائل سیاسی اش را یک سری افراد دیگر می‌گویند.» (جنگ در پناه صلح، ص ۸۸)

کسب قدرت

اجرای شدن استحاله فرهنگی و تهاجم به مرزهای اخلاقی و اعتقادی جامعه، ترویج ارزش‌ها و مفاهیم غربی منجر به تغییر ذائقه‌ی اقبال جامعه می‌شود. تغییر ذائقه‌ی فرهنگی که به تغییر نگرش و گزینه‌ها می‌انجامد در مواقع انتخابات سبب می‌شود که مردم نامزدهای خود را مطابق با ارزش‌ها و افکار جدید انتخاب نمایند و بدین ترتیب راه برای کسب قدرت و ورود به ارکان اجرایی و قانونگذاری هموار می‌گردد. اجرای شدن استحاله فرهنگی در ایران (تهاجم فرهنگی)، ناراضی عمومی مردم نسبت به نتایج برنامه‌های تعدیل اقتصادی در دوره‌ی موسوم به سازندگی، جابجایی افکار از طریق تلاش گسترده برای عقیده‌سازی و تغییر نسبی گروه‌های مرجع اجتماعی، باعث شد که جریان هواخواه لیبرالیسم خود را سوار بر امواج آرای مردمی بر مسند ارکان اجرایی (دولت) و تقنینی (مجلس) ببیند و به این ترتیب خود را برای اجرای مرحله سوم یعنی انجام اقدامات لیبرالی آماده سازد.

اقدامات لیبرالی

هجوم به مرزهای اخلاقی و اعتقادی و هنجارشکنی و شکستن خطوط قرمز از مولفه‌های اقدامات لیبرالی است. با توفیق گذرا بر مطبوعات، همایش‌ها و سایر برنامه‌های این طیف به راحتی محورهای زیر به عنوان رؤس اقدامات لیبرالی قابل استخراج است: حذف دین از عرصه‌ی حیات سیاسی و اجتماعی کشور، آزادی و اباحه‌گری، ختم انقلاب و پایان دوره انقلابی‌گری، برکناری روحانیت از مصادر امور، تحدید و حذف ولایت فقیه، تغییر قانون اساسی، توقف اجرای احکام اسلامی، دنباله‌روی از فرهنگ جهانی (فرهنگ غربی)، قرار دادن ملی‌گرایی در مقابل دین، اصلاح و فرم در دین (پروتستانتیسم)، تحریک قومیت‌ها و ...

البته همانطور که هانتینگتون گفته بود قشری ها (مخالفان لیبرالیزه شدن) در مقابل این اقدامات خواهند ایستاد. غیر از تذکرات و هشدارهایی که رهبری به مناسبت های مختلف می دادند، مراجع تقلید نیز به تناسب دغدغه ها و هشدارهای خود را نسبت به فضای حاکم فرهنگی که متأسفانه از سوی برخی نهادهای دولتی مانند وزارت فرهنگ و ارشاد (در زمان آقای مهاجرانی) باز تولید می شد، بیان می نمودند. از آن جمله آیت... العظمی مکارم شیرازی در دیدار با رئیس جمهور (آقای خاتمی) در ۶ خرداد ۷۸ گفتند: «مشکل بزرگ امروز ما این است که تنش ها از خارج به داخل منتقل شده و در حال گسترش است و یکی از عوامل آن، بعضی از مطبوعات تشنج آفرین هستند... جنگ های داخلی لبنان از مطبوعات سرچشمه گرفت و سال ها آتش جنگ در آنجا روشن بود و لبنان را به ویرانی کشاند... به اعتقاد من یکی از عوامل تشنج این است که بعضی از قلم بدستان باورهای دینی و مقدسات مردم را زیر سوال می برند...»

دامنه ی اقدامات لیبرالی (به خصوص با حمایت وزارت ارشاد و آقای مهاجرانی) منجر به تحصن و اعتراض حوزه ی علمیه قم در بهمن ماه سال ۱۳۷۸ گردید. این تحصن که سه روز ادامه داشت، مورد تأیید مراجع عظام تقلید و شخصیت های بزرگی چون آیت ا... مشکینی، آیت ا... جوادی آملی، آیت ا... مقتدایی، اعضای جامعه مدرسین و سایر دلسوزان قرار گرفت، اما نه تنها پاسخ روشنی از جانب دولت و سخنگوی آن دریافت نکرد، بلکه وزیر ارشاد و روزنامه های همسو با ایشان موجی از دروغ ها و توهین ها را به سمت قم سرازیر کردند.

مشروعیت قهقرایی

از روزهای پایانی سال ۱۳۷۶ با گسترش مطبوعات زنجیره ای و اجرایی شدن تئوری فشار از پایین روند لیبرالیزه کردن جامعه شتاب بیشتری یافت. هواخواهان لیبرالیسم با القای تردید در باورهای مذهبی، نفی باورها و مقدسات دینی، نفی عصمت و ولایت امام معصوم و ... توسعه ی فضای لیبرالی و تغییر از بالا را به انتظار نشسته بودند. آنان که گمان می کردند این اقداماتشان موجب جدایی مردم از افراد و جریان های معتقد به نظام اسلامی شده است، خط تردید و کاهش مشارکت مردم در انتخابات سومین دوره مجلس خبرگان را مورد توجه قرار دادند و تأکید کردند: «باید کاری کنیم که [بیشتر از] هفت میلیون رأی از صندوق ها بیرون نیاید.» دلیل این کار آنها این بود که از این طریق بتوانند با مستمسک قرار دادن مشارکت کم مردم در انتخابات خبرگان، اسلامی بودن نظام و بخش های برآمده از آن را فاقد پشتوانه و مقبولیت مردمی نشان داده، با تبلیغات روانی و فشار از پایین، ضرورت سکولاریزه شدن نظام و انجام رفراندوم را پی بگیرند. اما با وجود تبلیغات سنگین جریان های تجدید نظر طلب، انتخابات سومین دوره مجلس خبرگان با شرکت بسیار باشکوه مردم برگزار شد و طرح بی اعتبارسازی نظام دینی با شکست مواجه گردید به طوری که سعید حجازیان از این شکست به «ریزش در جبهه دوم خرداد» تعبیر نمود. حضور گسترده ی مردم در انتخابات خبرگان (دوره ی سوم) و رأی آنها به افراد انقلابی، تجدید نظر طلبان را با این نگرانی روبرو ساخت که ممکن است این فرآیند در انتخابات بعدی نیز تکرار شود در نتیجه از این مقطع به بعد آنها مجموعه پروژه های مشروعیت قهقرایی را که رهاوردی جز تضعیف و بی اعتبار ساختن نظام دینی و تخریب پایگاه اجتماعی جریان های ارزشی و رویگردانی مردم از حاکمیت را نداشت با جدیت بیشتری دنبال نمودند. عبدال... نوری (وزیر کشور دولت خاتمی) در این خصوص می گوید: «ما به دلیل شرایط خاص اجتماعی، تصمیم گرفتیم برای پیروزی بر رقیب، بحث جناحی و خط کشی جناحی را به شکل جدی تعقیب کنیم و واقعاً جامعه را به قرمز و آبی تقسیم کنیم و زمینه حذف آنان را برای همیشه فراهم نماییم.» (نشریه ی گزیده اخبار، ش ۱۸، مرداد ماه ۱۳۷۷)

«س. م.» اهداف، عملیات مشروعیت قهقرایی را چنین تشریح می کند: «بعد از دوم خرداد، ثابت شد که نیروهای نظامی و انتظامی به عنوان سدی رخنه ناپذیر هستند و مانع اهداف ما می باشند. قوه قضائیه و اطلاعات نیز یک مانع عمده می باشند. صدا و سیما هم با توجه به اینکه حدود نود درصد مردم از طریق آنها تغذیه می شوند و حدود ده درصد از مطبوعات، لذا بدون داشتن این رسانه، نمی توانیم کاری موثر داشته باشیم. اگر دور بعدی ما بخواهیم آقای خاتمی را انتخاب کنیم یا اگر ایشان نتوانند اهداف ما را تأمین نمایند و ما بخواهیم شخص دیگری را روی کار بیاوریم، باید به این دستگاه ها دست یابیم و اگر بخواهیم این کار انجام شود باید جوی درست کنیم که مسئولین این مراکز برای حفظ نظام به عنوان تکلیف کناره گیری کنند و ما در این میان از فرصت جابجایی و تعویض مسئولین استفاده کرده و کار نفوذ در این دستگاه ها را انجام دهیم.» (نشریه گزیده اخبار، ش ۲۴)

بر همین اساس، اولین پروژه از سلسله پروژه های مشروعیت قهقرایی در سیزدهم شهریور ۱۳۷۷ به اجرا در آمد. در این تاریخ آقایان عبدا... نوری - وزیر کشور - و عطاء... مهاجرانی - وزیر ارشاد- که به خاطر عملکردشان در این دو وزارتخانه به شدت مورد انتقاد قرار داشتند ضمن شرکت در نماز جمعه و حضور در محلی که معمولاً نیروهای رزمده، استقرار داشتند، هنگام اقامه ی نماز جمعه، به خواندن نماز به صورت فرادی پرداختند، این اقدام آنها همراه با جوسازی و غائله آفرینی عوامل نفوذی موجب به وجود آمدن درگیری شد و درست از فرادای آن، روزنامه ها با مستمسک قرار دادن این واقعه، جامعه را به آبی و قرمز، خشونت طلب و اصلاح طلب و ... تقسیم بندی نمودند، از این تاریخ به بعد کنفرانس ها و برنامه هایی با موضوعاتی نظیر نفی خشونت، ریشه های خشونت طلبی در تاریخ و ... به صورت هماهنگ و برنامه ریزی شده برگزار گردید و هراز گاهی هم از سوی برخی تشکل های دانشجویی یا نهادهای ظاهراً مردمی، نامه ها یا بیانیه هایی در نفی خشونت طلبی صادر می گردید تا به این طریق دوقطبی خشونت طلبان و اصلاح طلبان، در جامعه باز تولید شده و عمق یابد. وقوع قتل های زنجیره ای، کوی دانشگاه و ... را نیز، باید در قالب اجرای پروژه ی مشروعیت قهقرایی بررسی و تفسیر نمود. بهترین دلیل بر این مدعی را می توان سخنان سعید حجاریان - تئوریسین جریان تجدید نظر طلب - دانست. وی پیش از وقایع کوی دانشگاه اظهار داشته بود: « باید در گام های بعدی به سراغ مدیریت سپاه، نیروی انتظامی و صدا و سیما برویم... ساختارهای فعلی این دو نیرو آنها را به مانعی بر سر راه توسعه سیاسی تبدیل کرده است.» (گزیده اخبار، ش ۱۹، ص ۸)

همچنین وی یک ماه پس از واقعه ی کوی دانشگاه در جمع برخی از اعضای دفتر تحکیم وحدت می گوید: «در کشور ما نمایش نامه ای در حال اجراست که سه پرده دارد و الان دو پرده از آن اجرا شده است پرده اول قضیه قتل های محفلی بود، پرده دوم آن حادثه کوی دانشگاه بود و پرده سوم در راه است... پرده سوم چیزی شبیه کودتاست، در قضیه ی اول [قتل های زنجیره ای] بستر و میزبان وزارت اطلاعات بود. در دومی تحت پوشش نیروی انتظامی یک محفل شکل گرفت. پرده ی سوم در سپاه انجام می شود... در پرده اول تمام دگرانديشان، روشنفکران با نظام پدرکشتگی پیدا کردند و مشروعیت نظام در پیش آنها به صفر رسید. در پرده ی دوم [کوی دانشگاه ۱۸ تیر] تمام دانشجویان یا حداقل قسمت اعظم آنها از نظام جدا شدند. در پرده ی سوم تمام مردم از نظام جدا خواهند شد و مردم اعتمادشان از بین خواهد رفت... در پرده سوم هدف اسقاط و براندازی کل نظام است.»

رهاورد اجرای مشروعیت قهقرایی، ضمن تخریب باورهای دینی مردم، ایجاد شکاف بین مردم و مسئولان، موجب شد تا در فضای دوقطبی شکل گرفته، هواخواهان لیبرالیسم سوار بر آرای مردم وارد مجلس ششم شده و از این طریق علاوه بر آنکه خود را از زیر قید آرای خاتمی خارج نمودند، توانستند از این به بعد با تکیه بر آرای خود در انتخابات مجلس، کارها و اقداماتشان در جهت استحاله ی قانونی نظام را مشروع جلوه دهند.

ورود هواخواهان لیبرالیسم به مجلس آن چنان مقامات آمریکایی را از خود بی خود کرد که «ریچارد مکمن» - مشاور کاخ سفید- در اظهاراتی بیان داشت: «ظاهراً روزهای تلخ سردرگمی با روی کار آمدن اصلاح طلبان سپری می شود. اصلاح طلبانی که حتی توانستند کرسی های نمایندگی مجلس را که دژ تشخیر ناپذیر بود فتح نمایند. ما از این پس باید شاهد فروریختن ستون های این نظام سرکش و مهار ناشدنی باشیم. نظامی که در یک قلم، ایالات متحده آمریکا را با این همه قدرت هسته ای و تکنولوژی اش به پشت دیوار از تحقیر رانده است.» (کیهان، ۷۹/۴/۱۸)

زیبگنیو برژنیسکی - مشاور اسبق امنیت ملی کاخ سفید و از طراحان و هدایت گران پروژه فروپاشی شوروی سابق - در کتاب معروف خود «شکست بزرگ» در بیان نقش رسانه ها در فرآیند فروپاشی شوروی سابق می نویسد: «ما نه روی قدرت سیاسی و نه روی قدرت نظامی و اقتصادی تکیه کردیم، ما تنها از طریق فرهنگ و استفاده موثر از رسانه ها توانستیم به این هدف برسیم. رسانه هایی که به صورت هدفمند و متمرکز برای نفوذ به درون شوروی به راه انداخته شدند.»

بر همین اساس تجدیدنظر طلبان طرح جدید قانون مطبوعات را به عنوان نخستین گام، در مجلس مطرح نمودند. محمدرضا خاتمی، دبیر کل حزب مشارکت در این باره اعلام داشت: «اکنون مهم ترین مسئله سیاسی ما که می تواند خیلی راحت برطرف شود، محدودیت های بسیار شدیدی [!] است که برای مطبوعات به وجود آمده است. ما درصد هستیم در اولین قدم هایمان، محدودیت های شبه قانونی، قانونی و غیرقانونی مطبوعات را برداریم.» (روزنامه بهار، ۷۹/۳/۳۳)

انشعاب در جبهه تجدیدنظر طلبان وجود اشکالات و تناقضات متعدد حقوقی، همچنین شائبه‌ی آغاز یک پروژه براندازی سیاسی سبب شد تا در نهایت پس از مدت‌ها کش و قوس طرح جدید قانون مطبوعات، با نامه‌ی مقام معظم رهبری از دستور کار مجلس شورای اسلامی خارج گردد. با خارج شدن این طرح از دستور کار مجلس، جبهه‌ی تجدید نظر طلبان دچار انشقاق و دودستگی شد. یک دسته معتقد بود از این پس می‌باید به جای استحاله‌ی قانونی به نافرمانی مدنی (شورش‌های مردمی) و مقاومت فعال فکر کرد. در مقابل دسته دیگر با مطرح کردن تئوری‌هایی مانند آرامش فعال و بازدارندگی فعال، استمرار عملیات استحاله‌ی قانونی (از طریق مجلس) با تاکتیک چراغ خاموش را خواستار شدند.

رویکرد اول - نافرمانی مدنی و مقاومت فعال

طیف‌ها و عناصر معتقد به این رویکرد، شامل ملی - مذهبی‌ها و برخی از تجدیدنظرطلبانی بودند که پیشتر در کنفرانس برلین شرکت نمودند. اعضای این طیف دو واژه‌ی «انسداد سیاسی» و «بن بست اصلاحات» را در این مقطع وارد ادبیات سیاسی نمودند. منظور از انسداد سیاسی این بود که جامعه دچار اختناق و اقتدارگرایی شده و دیگر فعالیت سیاسی جواب نمی‌دهد در نتیجه باید با رادیکال کردن مطالبات و بهره‌گیری از نافرمانی‌های اجتماعی به پی‌گیری اهداف پرداخت. در واقع انتشار مقاله‌ی «بن بست اصلاحات» از سوی اکبر گنجی و برگزاری جلسه‌ای در اعتراض به انسداد سیاسی در دانشگاه امیرکبیر (۷۹/۹/۶) آغازی بود بر اجرای طرح نافرمانی مدنی. این طیف با توجه به اینکه آقای خاتمی را آخرین امید برای اجرای اصلاح از درون می‌دانستند، و در عین حال آقای خاتمی نیز نشان داده بود که تمایلی به اجرای خواسته‌ها و اهداف آنها ندارد، چاره‌ای نداشت جز اینکه با طرح شعار عبور از حاکمیت در واقع عبور از خاتمی را کلید بزند. احمد زیدآبادی از اعضای ملی - مذهبی، در سخنانی در محل انجمن صنفی روزنامه‌نگاران می‌گوید: «آقای خاتمی! اگر نمی‌توانید از ما حمایت کنید که ظاهراً هم نمی‌توانید بهتر است کنار بروید.» (کیهان، ۷۹/۲/۱۵). در تحلیل چرایی مطرح شدن پروژه، «عبور از خاتمی» باید خط خارجی چنین پروژه‌ای را نیز مد نظر قرار داد.

در روزهای آغازین سال ۱۳۷۸، نثائیا هو - نخست وزیر وقت رژیم صهیونیستی - خواستار اجرای فوری پروژه فروپاشی [انفجار از درون] ساختار حکومتی ایران شد و بیان داشت: «باید با ایران کاری کرد که همان اتفاقی که در روسیه (شوروی سابق) صورت گرفت، پیش آید و آن هم انفجار از درون است.» (نشریه گنجینه، ش ۳۵، فروردین ۱۳۷۸) در همین راستا یک سمینار یک روزه با عنوان «ایران در هزاره سوم، فرصتها و چالش‌ها» در دانشگاه استنفورد آمریکا برگزار شد. در این سمینار خانم، «گیل لاپیدوس» متخصص امور شوروی بیان می‌دارد که آقای خاتمی - رئیس‌جمهور ایران - گورباچف است و نمی‌تواند در هم‌آوایی اصلاحات و حفظ ارزش‌ها توفیقی بدست آورد از این رو فردی همچون یلتسین باید ظهور کند تا صرفاً لوتر باشد نه پاپ و علیه ارزش‌های دینی و الهی نظام قیام نماید. او تصریح می‌کند: «شاید تعجب کنید که چرا من (متخصص امور شوروی سابق) در سمینار مربوط به ایران شرکت می‌کنم وضعیت ایران خیلی شبیه زمان گورباچف است. گورباچف می‌خواست هم «پاپ» باشد و هم «لوتر» این امر ممکن نبود.» (کیهان، ۱۳۷۹/۲/۱۹) متعاقب با آن مقام معظم رهبری در دیدار با کارگزاران نظام در ۱۳۷۹/۴/۱۹ ضمن افشای این طرح به اشتباهات آمریکایی‌ها در این مورد اشاره کردند: «دشمنان ما در مواقع حساس در محاسبات خود دچار اشتباه می‌شوند، البته اینها اشتباهاتی نیست که اگر من ذکر کردم، آنها بتوانند اصلاحش کنند، نه اشتباه در شناخت واقعیت‌ها دارند بر اساس این اشتباه برنامه‌ریزی می‌کنند و برنامه‌ریزی غلط از آب در می‌آید؛ لذا موفق نمی‌شوند اشتباه اولشان این است که آقای خاتمی، گورباچف نیست. اشتباه دومشان این است که اسلام کمونیسم نیست، اشتباه سومشان این است که نظام مردمی جمهوری اسلامی نظام دیکتاتوری پرولتاریا نیست، اشتباه چهارمشان این است که ایران یکپارچه، شوروی متشکل از سرزمین‌های به هم سنجاق شده نیست، اشتباه پنجمشان این است که نقش بی‌بدیل رهبری دینی و معنوی در ایران شوخی نیست.»

پس از این بیانات منوچهر گنجی - از همکاران سیا و موساد - برای خارج شدن از بن بست براندازی در مقابل ولایت فقیه، نافرمانی مدنی را پیشنهاد می‌کند و در تشریح آن می‌گوید: «نافرمانی مدنی از طریق استفاده از حربه روانی، اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی انجام می‌گیرد این مبارزات شامل انواع اعتراض‌ها، نافرمانی‌ها، عدم همکاری‌ها، تحریم‌ها، کم‌کاری‌ها، اعتصاب‌ها و به کار گرفتن انواع دیگر موارد است.» حبیب‌آ... پیمان از اعضای اصلی جریان ملی - مذهبی در تبیین نافرمانی مدنی و مقاومت

فعال با توجه به نقش دانشجویان و دانشگاهیان در این پروژه می‌گوید: «مقاومت فعال را که حالا اشاره کردم از جهت تاریخی سه چهار هفته قبل از مهندس سبحانی در جلسه پیام هاجر، مقاومت فعال را به عنوان یک بدیلی در مقابل آرامش فعال طرح کردم... مقاومت فعال من همانطور که آقای علیجانی نقل کردند در همین شیوه‌هایی که در ایران سابقه داشت، می‌گویم که وقتی اعتراض ساده و روزنامه‌ای و بیان اعتراضات مکتوب و شفاهی به نتیجه نمی‌رسد، مردم بالاخره باید بافتند به مرحله فشار اجتماعی، تحصن کنند، راهپیمایی کنند، اعتصاب کنند، تعطیل کنند.» پیمان در بخش دیگری از سخنان خود، از جنبش دانشجویی به عنوان نیروی فعال و دم دست یاد کرده و می‌گوید: «ما باز یک نقطه امید داریم برای شروع کار، جنبش دانشجویی. همانطور که شما خوب می‌دانید کاملاً استعداد لازم را برای قرار گرفتن در این پروژه دارد.»

اکبر گنجی نیز از دیگر عناصر این جریان در مصاحبه با نشریه «کریستین ساینس مانیاتور» ابراز امیدواری می‌کند که: «انقلاب بدون خونریزی چکسلواکی، مدل ایران قرار گیرد.» همچنین عزت آ... سبحانی طی سخنانی در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران در نقد رویکرد دوم (آرامش فعال و ادامه‌ی روند استحاله‌ی قانونی) می‌گوید: «در چنین شرایطی آرامش چه معنایی دارد. فضا اگر عدم آرامش و عدم ثبات و تشنج را اقتضا کند، آرامش جایی ندارد. فضای حقیقی به ما القا می‌کند که مقاومت کنیم و نه آرامش.» (کیهان ۷۹/۷/۲۷)

رویکرد دوم: آرامش فعال یا تغییر ساختار حاکمیت از راه قانون

«فتح سنگر به سنگر نظام» که ترجمان دیگری از رویکرد فوق است از سوی سازمان مجاهدین انقلاب مورد توجه قرار گرفت. آنها در صدد بودند تا با بهره‌گیری از فرصت حضور در مرکز قانون‌گذاری کشور استحاله و تغییر ساختار حاکمیت را به صورت قانونی به منصفه ظهور برسانند. علیرضا علوی تبار از نمایندگان عضو فراکسیون مشارکت در این باره می‌گوید: «ما برنامه داریم، ولی فعلاً صلاح می‌دانیم با چراغ خاموش حرکت کنیم. ما مصمم هستیم طرح اصلاح قانون مطبوعات، لغو گزینش، و فراندوم قانون اساسی را در مجلس مطرح کنیم. ولی اگر بخواهیم در این برنامه‌ها موفق شویم، باید آرام، آرام حرکت کنیم و همه اینها باید در چارچوب همان طرح چراغ خاموش دنبال شود.» (همشهری ماه، ۷۹/۱۱/۲۷) اجرائی شدن روند استحاله‌ی قانونی، نیازمند به وجود آمدن یک گسست در حاکمیت یا حاکمیت دوگانه بود. در این نگاه با تقسیم کردن حاکمیت به نهادهای انتخابی و انتصابی یا تفکیک حاکمیت به دو بخش جمهوریت و اسلامیت، می‌بایست این طور وانمود شود که بخش انتخابی یا جمهوریت توسط بخشهای انتصابی یا بخش‌های ضامن اسلامیت نظام در حال محدود شدن و خدشه دار شدن هستند، در این هنگام با مطرح شدن ضرورت تغییر در ساختار حقوقی، زمینه برای انجام استحاله‌ی قانونی فراهم می‌گردد.

زمانی که تجدید نظرطلبان در اجرای پروژه خود با بن بست‌های متعدد حقوقی و قانونی مواجه شدند به‌تر برگزار فراندوم روی آوردند. بهزاد نیوی (نایب رئیس مجلس ششم) در این باره می‌گوید «فراندوم یکی از راهکارهای اعمال قوه مقننه است. اگر مجلس نتوانست از راه‌های دیگر، دیدگاه‌های خود را اعمال کند، می‌تواند به فراندوم متوسل شود.» (آفتاب یزد، ۱۳۸۰/۹/۱۱) و با قرار گرفتن موضوع فراندوم در گفت‌وگو با تجدیدنظرطلبان، لازم بود تا ساز و کار لازم و بهانه‌ای برای آن، پیش‌بینی شود. برای همین منظور «لوايح دوگانه» که تناقضات قانونی آن روشن بود و مشخص بود که توسط شورای نگهبان رد خواهد شد، طراحی گردید تا در صورت رد شدن آن (که از قبل مشخص بود) زمینه برای طرح شعار فراندوم مهیا گردد. محسن آرمین از اعضای سازمان مجاهدین درباره‌ی عدم تصویب این لوايح می‌گوید: «در صورت عدم تصویب مصوبه مجلس توسط مجمع تشخیص مصلحت نظام، تنها راهکار باقی مانده در فراروی مجلس، انجام فراندوم است.» (همبستگی ۷۹/۸/۲۶) رضا یوسفیان از اعضای فراکسیون مشارکت در این باره می‌گوید: «شورای نگهبان لوايحی پایین‌تر از اینها را رد کرده و این که با این لایحه‌ها برخورد کند، اصلاً بعید نیست و احتمال رد این لوايح را باید بدهیم. مهم این است که این لوايح به مجمع تشخیص مصلحت می‌رود و اگر تصویب نشود، احتمالاً حرکت بعدی فراندوم است.»

محسن میردامادی عضو حزب و فراکسیون مشارکت نیز در اظهار نظری مشابه اذعان می‌دارد: «در صورت عدم تأیید مصوبات نمایندگان مجلس شورای اسلامی در مجمع تشخیص مصلحت نظام، احتمال برگزاری فراندوم پیش از برگزاری انتخابات ۸۲ وجود دارد.» (کیهان ۸۱/۹/۵) به هر حال پس از مدت‌ها کش و قوس و تلف نمودن وقت مجلس، آقای خاتمی تصمیم گرفت که

لوايح دوگانه را پس بگيرد و به اين ترتيب «طرح رفراندوم» نيز موضوعيت خود را از دست داد و به گفته ي عباس عبدی: «اين که با رفراندوم نيز مخالفت شود، بن بست نهايي است.»

مواجه شدن با اين بن بست راهي جز خروج از حاکميت را براي آنها باقي نگذاشت. هر چند که روند وقايع بعدی نشان از تلاش و تمايل آنها براي حضور و ماندن در حاکميت داشت و نشان داد که شعار «خروج از حاکميت» يک بلوف تبليغاتي – سياسي بيش نيست.

با اين حال اول اسفند ۱۳۸۲، روز برگزاري انتخابات هفتمين دوره مجلس شورای اسلامي به مثابه ي آزمون فيصله بخشي بود که به تعبيری نتايج آن، تکليف خيلي چيزها را براي خليلها مشخص نمود و به چند سال کشمکش و درگيري در جامعه و حاکميت پايان داد و باعث شد تا توجه جريانات تجديدنظرطلب به انتخابات آینده به عنوان راهي براي بازگشت و نفوذ دوباره در حاکميت، معطوف گردد.

سخن پایانی:

مقام معظم رهبری در دو سخنرانی بسیار مهم یکی در جمع دانشجویان دانشگاه علم و صنعت (۱۳۸۷/۹/۲۵) و دیگری در جمع مردم تبریز (۱۳۸۷/۱۱/۲۹)، آخرین راهبردهای غرب را به منظور سرنگونی انقلاب اسلامی چنین تشریح فرمودند:

- ۱- همه بدانند که امروز دشمنان نظام جمهوری اسلامی از برکندن این بنیان مستحکم احساس عجز می کنند. سعی شان این است که به وسایل گوناگون، به دست خود کسانی که در این انقلاب بودند و هستند، از این محتوا ذره ذره بکنند. جمهوری اسلامی اسمش جمهوری اسلامی باشد، اسمش نظام انقلابی باشد، اما از محتوای اسلام از محتوای انقلاب در آن خبری نباشد، اسمش چه ارزشی دارد؟ محتوا لازم و مهم است. (۱۳۸۷/۱۱/۲۹)
- ۲- اگر جمهوری اسلامی دچار شاه سلطان حسین ها بشود، دچار مدیران و مسئولانی بشود که جرأت و جسارت ندارند؛ در خود احساس قدرت نمی کنند، در مردم خودشان احساس توانایی و قدرت نمی کنند، کار جمهوری اسلامی تمام خواهد بود. (۱۳۸۷/۹/۲۴)

پیوست ۱ - سخنان رهبری در جمع کارگزاران و مسولان نظام پیرامون طرح آمریکایی برای فروپاشی نظام جمهوری اسلامی (۱۳۷۹ / ۴ / ۱۹)

یک طرح همه جانبه امریکایی برای فروپاشی نظام جمهوری اسلامی طراحی شد و جوانب آن از همه جهت سنجیده شد. این طرح، طرح بازسازی شده‌ای است از آنچه که در فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی اتفاق افتاد. به نظر خودشان می‌خواهند همان طرح را در ایران اجرا کنند. دشمن این را می‌خواهد. من اگر بخواهم قرائن و شواهد این معنا را بگویم، الان در ذهنم هست؛ نه این که بخواهم دنبال نشانه‌هایش بگردم؛ شواهد آشکاری در اظهارات خودشان وجود دارد. در طول این چند سال، از اظهارات مغرورانه و قدرتمندانه و احیاناً حساب نشده آنها - که خودشان هم می‌گویند فلان مصاحبه‌ای که ما کردیم، عجولانه بود - صحت این ادعا کاملاً آشکار می‌شود که آنها به خیال خودشان طرح فروپاشی شوروی سابق را منطبق با شرایط ایران بازسازی کردند و می‌خواهند در ایران پیاده کنند. البته در چند مورد هم دچار اشتباه شدند که این هم از الطاف الهی است.

❖ اشتباه دشمن در شناخت واقعیت‌ها

دشمنان ما در مواقع حساس در محاسبات خود دچار اشتباه می‌شوند. البته اینها اشتباهاتی نیست که اگر من ذکر کردم، آنها بتوانند اصلاحش کنند؛ نه، اشتباه در شناخت واقعیتها دارند. براساس این اشتباه برنامه‌ریزی می‌کنند و برنامه‌ریزی غلط از آب درمی‌آید؛ لذا موفق نمی‌شوند. آنها برای دفاع از رژیم پهلوی برنامه‌ریزی کردند و با همه قدرت هم ایستادند؛ منتها در شناخت مسائل ایران، در شناخت مردم، در شناخت روحانیت و در شناخت دین اشتباه کرده بودند؛ لذا شکست خوردند. این‌جا هم سرنوشتشان جز این نیست و شکست خواهند خورد. اینها در چند مورد اشتباه کردند:

❖ ۵ اشتباه مهم دشمنان

اشتباه اولشان این است که آقای خاتمی، گورباچف نیست. اشتباه دومشان این است که اسلام، کمونیسم نیست. اشتباه سومشان این است که نظام مردمی جمهوری اسلامی، نظام دیکتاتوری پرولتاریا نیست. اشتباه چهارمشان این است که ایران یکپارچه، شوروی متشکل از سرزمینهای به هم سنجاق شده نیست. اشتباه پنجمشان این است که نقش بی‌بدیل رهبری دینی و معنوی در ایران، شوخی نیست.

❖ توجه به سه نکته در طرح فروپاشی شوروی

اشاره‌ای به طرح امریکایی فروپاشی شوروی بکنم. این چیزی که الان از این تصویر در ذهن من هست، بخش عمده‌اش از یادداشتهایی است که خود من روزبه‌روز در سال ۱۳۷۰+ از خبرهای ماجرای شوروی یادداشت کرده‌ام. البته بعداً با اطلاعات فراوانی که دوستان ما از منابع مهم روسی و غیرروسی فراهم کردند و به بنده دادند، تکمیل شد که حال نمی‌خواهم با تفصیل آنها را بیان کنم؛ اما ماجرای عظیمی است.

وقتی می‌گوییم طرح امریکایی فروپاشی شوروی، لازم است سه نکته را در کنار این کلمه امریکایی عرض کنیم:

نکته اول این است که وقتی می‌گوییم طرح امریکایی، معنایش این نیست که بقیه بلوک غرب در این زمینه با امریکا همکاری نداشتند؛ چرا، همه غرب و همه اروپا در این زمینه به‌شدت با امریکا همکاری می‌کردند. مثلاً نقش آلمان و انگلیس و بعضی کشورهای دیگر به‌صورت بارز بود. اینها همکاری جدی داشتند.

نکته دوم این است که وقتی می‌گوییم طرح امریکایی، معنایش این نیست که ما عوامل داخلی فروپاشی شوروی را ندیده می‌گیریم؛ نخیر، عوامل فروپاشی در درون نظام شوروی وجود داشت و از آن عوامل دشمنشان بهترین استفاده را کرد. آن عوامل داخلی چه بود؟ فقر شدید اقتصادی، فشار بر مردم، اختناق شدید، فساد اداری و بوروکراسی. البته انگیزه‌های قومی و ملی هم در گوشه و کنار وجود داشت.

نکته سوم این است که این طرح امریکایی یا غربی - به هر تعبیری که می‌گوییم - یک طرح نظامی نبود. در درجه اول یک طرح رسانه‌ای بود که عمدتاً به وسیله تابلو، پلاکاردها، روزنامه، فیلم و غیره اجرا شد. اگر کسی محاسبه کند، می‌بیند که حدود پنجاه، شصت درصد آن مربوط به تأثیر رسانه‌ها و ابزارهای فرهنگی بود. عزیزان من! مسأله تهاجم فرهنگی را - که من هفت، هشت سال پیش مطرح کردم - جدی بگیرید. شیخون فرهنگی، شوخی نیست. بعد از عامل رسانه‌ای و تبلیغی، در درجه دوم، عامل سیاسی و اقتصادی بود. عامل نظامی هیچ نبود.

❖ فریب گورباچف از غرب

و اما این طرح چه بود؟ گورباچف وقتی در سال ۱۹۸۵ - حدود سالهای ۶۴ و ۶۵ - سر کار آمد، یک عنصر جوان در قبال دبیرکل‌های پیر قدیمی بود. روشنفکر و خوش‌برخورد بود؛ شعاری که او مطرح کرد، شعار پروستریکا در درجه اول و گلاسنوست در درجه دوم بود. تعبیر فارسی پروستریکا، بازسازی و اصلاحات اقتصادی است؛ و گلاسنوست یعنی اصلاحات در زمینه مسائل اجتماعی، آزادی بیان و امثال اینها. در یکی، دو سال اول، به وسیله رسانه‌ها، آواری از حرف و تحلیل و تفسیر و تشویق و جهت‌دهی و پیشنهاد بر سر گورباچف فرو ریخت و کار به جایی رسید که توسط مراکز امریکایی، گورباچف به عنوان مرد سال معرفی شد! این در همان دوران جنگ سرد هم بود؛ یعنی در دورانی که امریکاییها شیخ هر موفقیتی را در شوروی با تیر می‌زدند! قبل از گورباچف، اگر واقعیت‌های خوبی هم در شوروی وجود داشت، به‌شدت آن را انکار می‌کردند و علیه آن تهاجم تبلیغاتی راه می‌انداختند. اما ناگهان نسبت به گورباچف چنین وضعی را پیش گرفتند! این آغوش باز غرب، به‌عنوان یک مشوق بزرگ، گورباچف را فریب داد! من نمی‌توانم ادعا کنم که گورباچف کسی بود که غربیها یا دستگاه‌های سیا او را سر کار آورده بودند - آن چنان که بعضی کسان در دنیا ادعا می‌کردند - من نشانه‌های این را واقعاً نمی‌بینم و البته خبری هم از پشت پرده ندارم؛ اما آنچه که مسلم است، آغوش باز، چهره باز، چهره خندان، تجلیل و تشویق و احترام غربیها، گورباچف را فریب داد. او به غربیها و امریکاییها اعتماد کرد؛ اما فریب خورد. گورباچف کتابی به نام پروستریکا - انقلاب دوم - نوشته که انسان نشانه‌های این فریب خوردگی را در آن مشاهده می‌کند. در محیط اختناق آن روز شوروی، این شعارها به‌شدت فضاشکن بود. حدوداً در همین سال ۱۳۶۹ یا ۱۳۷۰ است - من در یادداشت‌های خودم این را نوشته‌ام - که گورباچف قید جواز عبور برای سفر از شهری به شهر دیگر در شوروی را برمی‌داشت! هفتاد و سه سال بعد از ایجاد شوروی، بعد از پایان یافتن دوره سی ساله استالین و دوره‌ی هجده، نوزده ساله برژنف و غیرذلک، آقای گورباچف از جمله کارهایی که در زمینه گلاسنوست کرد، این بود که جواز عبور را برداشت!

❖ شعارهای فضا شکن گورباچف

در چنین جوی شما ببینید فکر و طرح مسأله آزادی بیان به چه معناست. وقتی می‌گوید آزادی بیان، برای مردم چقدر شگفتی آور و چقدر فضاشکن است! در تمام این دوران، روزنامه مهم قابل توجه در تمام شوروی «پراودا» است که یک روزنامه عمومی است. یکی هم یک روزنامه مربوط به جوانان است. چند مطبوعه دیگر تخصصی هم وجود داشت؛ اما تکرر روزنامه‌ها و وجود کتابهای چنین و چنان اصلاً به چشم نمی‌خورد. نویسنده‌ای که از برخی از مبانی سوسیالیسم - نه همه آنها - انتقاد کرده بود؛ سالهای متمادی اجازه‌ی خروج از شوروی را نداشت. البته امریکاییها روی او هم بسیار تبلیغ می‌کردند و بسیار حرف می‌زدند که بنده از دوره قبل از انقلاب این قضیه در یادم مانده است.

❖ هجوم تبلیغات و نمادهای غربی به شوروی

در چنین فضایی این شعار توسط گورباچف داده شد؛ منتها اشتباهاتی کردند که من نمی‌خواهم این اشتباهات را الان بگویم. در خلال صحبت، بعضی از اشتباهاتشان معلوم خواهد شد. مدتی گذشت، سیل تبلیغات غربی و فرهنگ غربی و نمادهای غربی - سمبلهای لباس و «مک‌دونالد» و از این چیزهایی که در واقع جزو سمبلهای امریکایی است - در شوروی راه پیدا کرد. این که من می‌گویم، تفکر یک طلبه گوشه‌نشین نیست؛ در همان روزها بنده در خود مجلات امریکایی - تایم و نیوزویک - خواندم که از این که قهوه‌خانه‌های «مک‌دونالد» در مسکو رواج پیدا کرده، اینها به‌عنوان یک خبر مهم و به‌عنوان پیشاهنگ فرهنگ غربی و فرهنگ امریکایی در کشور شوروی یاد کرده بودند!

❖ ظهور اصلاح طلب تندرو

شعارهای گورباچف یکی، دو سال رو به اوج بود؛ اما بعداً ناگهان یک عنصر دیگر به نام یلتسین در کنار گورباچف پیدا شد. نقش یلتسین، نقش تعیین کننده است. نقش او این است که مرتب پا به زمین بکوبد و بگوید که این شعارها فایده‌ای ندارد؛ این شتاب کم است؛ دیر شد؛ اصلاحات عقب افتاد! اگر آدم عاقل مدبری به جای گورباچف بود، شاید در طول بیست سال می‌توانست آن اصلاحات را بی‌دغدغه انجام دهد - همچنان که این کار در چین اتفاق افتاد - اما همین مقدار خودداری و خویشترداری را هم از دست گورباچف بیرون کشید. کار به جایی رسید که گورباچف معاون خود - یلتسین - را عزل کرد؛ اما رسانه‌های آمریکایی و غربی نه فقط عزلش نکردند، بلکه تقویتش کردند!

❖ انتخاب یلتسین به ریاست جمهوری روسیه

او حدود یک سال یا بیشتر، به‌عنوان یک چهره برجسته روشن‌بین اصلاح طلب مغضوب و مظلوم در تبلیغات غربیها و امریکاییها مطرح شد. بعداً انتخابات ریاست جمهوری روسیه پیش آمد. می‌دانید که دیگر جمهوریها انتخابات جداگانه داشتند. البته انتخابات که نداشتند؛ بنا شد انتخابات داشته باشند. یکی از کارهای گورباچف این بود که گفت انتخابات داشته باشیم. در کشور شوروی، از بعد از دوران تزارها، حتی یک انتخاب هم اتفاق نیفتاده بود. انتخابات در دوران تزارها هم شبیه انتخابات زمان شاه ما بود. اتفاقاً تاریخ مشروطیتشان هم - با یک سال اختلاف - دقیقاً منطبق با تاریخ مشروطیت ایران است. در دوره تزارها مجلس ملی - دوما - یک صورت بود؛ مثل مجلس شورای ملی ما در دوران رژیم پهلوی. بعد هم که کمونیستها سر کار آمدند، مجلس، بی‌مجلس؛ انتخابات، بی‌انتخابات؛ تمام شد! حال بعد از گذشت هفتاد و سه سال، بناست اولین انتخابات در جمهوری روسیه - نه همه شوروی - انجام گیرد. کاندیدا کیست؟ آقای یلتسین! با رأی بالایی یلتسین - یعنی همان عنصر تندرو - رئیس جمهور شد.

❖ نقش آمریکا در اصلاحات شوروی به وسیله یلتسین

از این جا داستان شیرینی است. از روزی که یلتسین در ژوئن ۱۹۹۱ - یعنی ۱۳۷۰/۰۳/۲۴ - رئیس جمهور شد، تا حدود چهارم یا پنجم دیماه که رسماً شوروی منحل شد، حدود هفت ماه طول کشید. یعنی این چند سال صرف مقدمات شد. بخشی از مقدمات به دست گورباچف، برخی هم وقتی تاریخ مصرف گورباچف تمام شد، به دست یلتسین انجام شد و برنامه مورد نظر آمریکا و غرب، تا رسیدن یلتسین به قدرت شتاب گرفت. به مجرد این که یلتسین به قدرت رسید و رئیس جمهور روسیه و نفر دوم شوروی شد، ابتکار عمل به دست او افتاد. در روز 24/03/1370 یلتسین رئیس جمهور شد و در روز ۱۳۷۰/۰۳/۲۶ - یعنی سه روز بعد - جورج بوش رئیس جمهور آمریکا اعلام کرد که سه جمهوری بالتیک - لتونی، استونی و لیتوانی - متعلق به شوروی نیست و شوروی بایستی این سه جمهوری را رها کند و استقلال آنها را به رسمیت بشناسد؛ اگر به رسمیت نشناسد، کمکهایی را که آمریکا قول داده است، قطع خواهد شد. البته من الان درست یادم نیست که آیا کمکهایی بود که در زمان رونالد ریگان قول داده شده بود، یا در زمان بوش؛ به هر حال به آقای گورباچف قول کمک داده بودند. چندی بعد یلتسین اعلام کرد که ما استقلال جمهوریهای سه گانه را به رسمیت می‌شناسیم!

❖ کودتای مشکوک

دو ماه بعد برای این که یلتسین چهره‌اش برجسته‌تر شود، کودتای معروف مردادماه شوروی اتفاق افتاد؛ کودتایی که در همان اوان کاملاً مشکوک به نظر می‌آمد. دوربین تلویزیونهای امریکایی - سی.ان.ان و غیره - در مسکو فعال شدند و روی یلتسین متمرکز گردیدند. در این جا تلویزیون خودمان تصویر سی.ان.ان را که پخش می‌کرد، ما دیدیم که یلتسین روی تانک رفته و در میان مردم شعار می‌دهد و می‌گوید که نخیر، ما تسلیم کودتاچیهایی نمی‌شویم! بعد هم به مجلس رفت، اما کودتاچیهایی با یلتسین که دم دستشان در مجلس ملی - دوما - متحصن شده بود، هیچ کاری نداشتند و به سراغ او نرفتند؛ ولی به سراغ گورباچف که در شبه جزیره کریمه مشغول گذراندن روزهای تعطیلاتش بود، رفتند و او را دستگیر کردند! یلتسین هم رجزخوانی می‌کرد و شعار می‌داد! یک جنجال رسانه‌ای در دنیا به وجود آوردند و البته از واقعیت هم چندان خبری نبود! یک تعداد تانک در خیابانهای مسکو ظاهر شدند، اما سه روز هم نبودند؛ بعد از سه روز هم گفتند که کودتاچیهایی را در خواب دستگیر کرده‌اند! نتیجه کودتا این شد که یلتسین - که شخصیت دوم بود - در حقیقت شخصیت اول شد!

✦ گورباچف ناچار به پذیرش اصلاحات آمریکایی شد

در همان اوقات وزیر امور خارجه ما سفری به جمهوریهای آسیای میانه کرد و برگشت. من از ایشان پرسیدم چه خبر؟ ایشان گفت واضح است که رئیس شوروی یلتسین است نه گورباچف! در دنیا هم مشخص بود که قضیه این گونه است. بعد هم جمهوریها یکی یکی طالب استقلال شدند. مثلاً اوکراین ادعا کرد که می خواهد مستقل شود. گورباچف مخالفت می کرد، اما یلتسین می گفت ما قبول داریم؛ بناچار بعد از دو، سه روز گورباچف هم قبول می کرد! بنابراین مسأله ای درست شد که گورباچف یا مجبور بود برای عقب نماندن، خودش را جلو بیندازد و همان شعارها را او هم بدهد؛ یا مجبور بود بعد از چند روز تبعیت کند؛ چون فشار تبلیغات جهانی مجالی نمی گذاشت برای این که غیر از آنچه که یلتسین گفته، شود چیزی گفت. این روند از اواخر خردادماه شروع شده بود. به دنبال آن، کناره گیری گورباچف از دبیرکلی حزب مطرح شد؛ بعد پیشنهاد انحلال حزب کمونیست، سپس شکست کمونیسم اعلان شد - همان چیزی که امریکاییها بسیار از آن کیف می کردند - و بعد هم بالاخره شایعه استعفای گورباچف منتشر شد. در همان زمان طی مصاحبه ای از گورباچف سؤال شد که شما استعفا خواهید کرد یا نه؟ گفت منتظرم وزیر امور خارجه امریکا به مسکو بیاید تا ببینم چه می شود! وزیر امور خارجه امریکا به مسکو آمد و قبل از آن که با گورباچف تماس بگیرد، رفت با یلتسین تماس گرفت؛ آن هم در کاخ اصلی ملاقاتهای کرملین. معنای کارش این بود که گورباچف تمام شد! سه روز بعد هم گورباچف استعفا کرد و انحلال شوروی اعلام شد! این طرح موفق امریکا در شوروی بود. یعنی یک ابرقدرت را با یک طرح کاملاً هوشمندانه، با صرف مقداری پول، با خریدن برخی اشخاص و با به کار گرفتن رسانه های تبلیغی، توانستند طی یک طراحی سه، چهار ساله و یک نتیجه گیری شش، هفت ماهه به کلی منهدم کنند و از بین ببرند!

البته همین جا به شما بگویم که روسیه بعد از انحلال شوروی، آن طور که آنها می خواستند، تبدیل به برزیل دوم نشد. آنها می خواستند روسیه به یک برزیل - یعنی یک کشور دست سوم دنیا - تبدیل شود؛ تولید بالا، اما گرفتاری و فقر عمیق و بدون هیچ گونه نقشی در سیاست دنیا. شما ببینید امروز در کجای دنیا حرف و رأی و نظر و حضور برزیل کسی را به خود متوجه می کند؟ می خواستند روسیه را این طوری کنند، اما نشد؛ چرا؟ چون روسیه ملت خوب و قوی ای دارد؛ از لحاظ نژادی مردم مستحکمی هستند؛ بعد هم پیشرفت صنعتشان، اتمشان، دانشمندانشان، تحقیقاتشان و سایر امکاناتشان قابل توجه است. طراحان این قضا یا که نشستند خودشان بریدند و خودشان دوختند، برای جمهوری اسلامی نیز چنین خوابی دیده اند. آنها فکر نمی کنند که جمهوری اسلامی ایران اگر به سرنواشت شوروی دچار شود، کشوری مثل روسیه امروز خواهد شد؛ نه، آنها فکر می کنند که ایران کشوری در سطح کشور دوره پهلوی خواهد شد؛ یعنی در ردیف دهم بعد از ترکیه! چون تصور می کنند که در این جا اتم که نیست؛ پیشرفت علمی آن چنانی که نیست؛ جمعیت سیصد میلیونی که نیست؛ کشوری به عظمت روسیه - که امروز باز هم تقریباً بزرگترین کشور دنیاست - که نیست.

پیوست ۲ - آمریکایی کیست؟

پس از آنکه ترورهای کور منافقین در پائیز ۶۰ ابعاد وحشیانه ای به خود گرفت، مهندس مهدی بازرگان، دبیرکل نهضت آزادی که در آن زمان نماینده مجلس بود، در تاریخ 15 مهرماه ۶۰ پشت تریبون مجلس قرار گرفت و تروریست های منافقین را « جوانان جانباز » خواند و در پاسخ به بیانات حضرت امام خمینی (ره) که منافقین را مزدوران آمریکا نامیده بود، اظهار داشت: « این جوانان جانباز در خانواده های آمریکایی زاییده و بزرگ نگشته اند که بتوان مزدورشان خواند . » (۱)

استدلالات سخیف مرحوم بازرگان و اکتش حجت الاسلام سیدمحمد خاتمی را که در آن زمان سرپرست موسسه کیهان بود برانگیخت و ایشان در یادداشت روز کیهان ریشه ظهور جریان منافقین را سازشکاری دولت موقت با آمریکا دانست و اظهار داشت: "طنز آقای بازرگان، آنجا که از انتساب آشوبگران به آمریکا برمی آسوبند، خود حکایتگر نوعی نگرش آمریکایی به مسائل است... بدین ترتیب تشخیص درست امام و امت را که دشمنان داخلی... را آمریکایی می خوانند و اعمال و مواضع آنان را به نفع آمریکا می دانند، به تمسخر می گیرند... آیا شاه مخلوع که گوی سبقت را از همه حکمرانان جهان سوم در سوق دادن کشور به سوی وابستگی تام به غرب و خصوصاً آمریکا... روده بود، در خانواده آمریکایی زاده شده یا از آمریکا برگشته بود، یا اینکه شاه، آمریکایی نبود؟... آیا آقای بنی صدر که... آمریکا همه امیدهایش را برای بازگشت به ایران به وی بسته بود، از خانواده آمریکایی بود؟..." (۲)

حجت الاسلام سیدمحمد خاتمی سپس به تبیین منظور امام راحل از آمریکایی خواندن منافقین پرداخته و افزود: "مراد از آمریکایی بودن، نحوه ای از دید و بینش است که به سادگی، ابزار دست سیاست های توسعه طلبانه آمریکا می شود... " (۳)

حال این سوال مطرح می شود که آیا ما حق نداریم بر اساس تعریفی که خود آقای خاتمی از آمریکایی بودن ارائه کرده اند بسیاری از اطافیان ایشان را آمریکایی بنامیم؟ و سوال دیگر آنکه چرا جناب آقای خاتمی مرزبندی خود را با این جریان ها مشخص نمی کند؟

(1) روزنامه کیهان - 60.7.26 صفحه ۱۵

(۲) و (۳) روزنامه کیهان - ۶۰،۷،۱۸ - صفحات ۱ و ۳

پیوست ۳ - حمایت سیاه

جرج بوش شنبه ۵ ژانویه ۲۰۰۸ قبل از تدارک برای سفر خاورمیانه ای با محور اعلام شده "مهار نفوذ ایران" در نطق رادیویی با حمایت از اصلاح طلبان از بیروت تا تهران گفت: "صبح بخیر، سه شنبه من سوار بر هواپیمای ریاست جمهوری عازم سفری به خاورمیانه هستیم... در این سفر با شرکای خود درباره نبرد علیه تروریست ها و تندروها مشورت خواهم کرد. آنها سپرشان را زمین نمی گذارند پس ما هم نباید بگذاریم. این تنها یک نبرد نظامی نیست، مذهبی هم هست! سپس امریکا باز هم در این منطقه حضور خواهد داشت. ما از دموکرات ها و اصلاح طلبان از بیروت و بغداد تا دمشق و تهران حمایت خواهیم کرد و در کنار آنها خواهیم ایستاد."

پس از این نطق رادیویی، رهبر انقلاب طی سخنانی در جمع مردم قم به مناسبت ۱۹ دی در واکنش به این سخنان بوش اعلام کردند: "حالا پریروز - دو روز قبل از این - بوش، رئیس جمهور امریکا گفت ما از فلان دسته در ایران حمایت میکنیم. این ننگ است برای هر کسی که امریکا بخواهد او را تحت الحمایه‌ی خود بگیرد. اول، خود آن کسانی که آن دشمن وحشی میخواهد از آنها حمایت کند، بعد هم مردم فکر کنند، ببینند چرا میخواهد حمایت کند. کدام نقص در اینها هست که موجب شده است دشمن بخواهد از او حمایت کند. در داخل یک خانواده ممکن است دو تا برادر، یک برادر و خواهر با هم اختلاف داشته باشند. اگر دشمن، دزد، خائنی که بیرون خانه است، با یکی از اینها ارتباط برقرار کرد و گفت من طرف تو هستم، آن بایستی به خود بیاید، بگوید من چه غلطی کردم، چه اشتباهی کردم که این دشمن خانوادگی میخواهد از من حمایت کند. مردم هم باید حواسشان جمع باشد؛ نگذارید انتخابات بشود ملعبه‌ی دست بیگانگان"

این سخنان افشاگرانه، اصلاح طلبان را با موج جدیدی از سوی رسانه ها و افکار عمومی مواجه کرد اما به جز معدودی از اصلاح طلبان که برائت خود را از این سخنان بوش اعلام کردند بسیاری از مدعیان اصلاح طلبی با نوعی فرافکنی و بی اهمیت جلوه دادن این سخنان بوش از کنار آن گذشتند. ناصری سخنگوی ستاد ائتلاف اصلاح طلبان پاسخ به دفاعیات بوش از اصلاح طلبان را در اولویت کاری اصلاح طلبان ندانست و اعلام کرد نقد دولت اولویت اصلی اصلاح طلبان می باشد! افرادی چون احمد زید آبادی این حمایت بوش از اصلاح طلبان را ناشی از خوش نامی آنان دانست و عنوان کرد که ای کاش بوش اسامی اصلاح طلبان را نیز به زبان می آورد!

برخی دیگر از اصلاح طلبان نیز اعلام کردند که جرج بوش هیچ گاه از اصلاح طلبان "دفاع واقعی" نکرده و جرج بوش مخالف اصلاحات اصلاح طلبان در ایران بوده است.

ولی آیا جرج بوش واقعاً مخالف اصلاحات اصلاح طلبان بود؟! برای پاسخ به این سؤال باید سری به آرشیو مطبوعات زد.

۱. اوایل سال ۸۱ پس از سخنان هتاکانه هاشم آغاچری در همدان که اسلام را دینی سیاه و عتیقه و تقلید را کار میمون ها! دانسته بود دامنه مخالفت با این سخنان به اقایان گروهی و خاتمی هم رسید و نوعی مخالفت سراسری و ملی با اینگونه سخنان اهانت آمیز شکل گرفت.

از سوی دیگر این هتاکای های آغاچری همزمان شد با نامه‌ی استعفای طاهری اصفهانی از امامت جمعه اصفهان که البته این نامه نیز همراه بود با برخی سیاه نمایی ها و اهانت ها که در همان زمان مشخص شد صدور این نامه با تحریک و تهییج طیف افراطی اصلاح طلبان و حتی با قلم یکی از این افراطوین نگارش یافته بود.

پاسخ نامه‌ی آقای طاهری اصفهانی با نامه مستدل و منطقی رهبر انقلاب و دفاع مردم از این پاسخ همراه بود. در چنین شرایطی مخالفت با طیف افراطی اصلاح طلبان در کشور شدت گرفت و آنان را در موضعی انفعالی قرار داد.

در چنین فضایی بوش بیانیه ای در حمایت از اصلاح طلبان مورد نظر خویش صادر نمود. رادیو آمریکا که مواضع رسمی دولت این کشور را بازگو می کند، ادعا کرد بیانیه اخیر بوش برای حمایت از آیت الله طاهری بوده است. در همین حال هوشنگ امیراحمدی از وابستگان به سازمان سیا در گفتگو با رادیو لندن گفت: وقتی بوش دید طاهری استعفا کرده معنایش این است که یک فشارهایی دارد به وجود می آید درون سیستم مذهب در جهت مخالف نیروهای بنیادگرا و بوش می خواهد خود را همصدا کند. رادیو آمریکا همچنین اعلام داشت: بوش نشان می دهد که می خواهد حمایت معنوی از ملت ایران بکند.

در همین حال، رادیو دولتی انگلیس ضمن اشاره به نامه آقای طاهری، استقبال حزب مشارکت از آن را مورد توجه قرار داد. رادیو رژیم صهیونیستی با آب و تاب فراوان نامه طاهری و اظهارات عضو مرکزیت سازمان مجاهدین انقلاب علیه دین و مرجعیت را بازتاب داد.

این رادیو در خبر مفصل خود ضمن قرائت طولانی بخش هایی از مواضع آقای طاهری و آماجری، گفت: نامه آیت الله سید جلال الدین طاهری اتهام علیه نظام بود.

در این میان علیرضا علوی تبار سردبیر روزنامه توقیف شده بنیان و عضو شورای سردبیری روزنامه صبح امروز (با مدیرمسئولی حجازریان) نیز از بیانیه بوش استقبال کرد.

علوی تبار به ایسنا بیان داشت: بیانیه بوش یک نوع عقب نشینی از سیاست های هیجانی اعلام شده بود و می تواند ناشی از این باشد که معقول تر عمل می کنند. همچنین می تواند ناشی از عملکرد مجلس ششم، دولت خاتمی و نهادهای مدنی و رسانه های اصلاح طلب باشد که توانسته اند ایران را از آماج اتهام محور شرخ خارج کنند!

فیض ا... عرب سرخی عضو شورای مرکزی مجاهدین انقلاب نیز از مطلبی که بر روی یک سایت اینترنتی منتشر شده به گرداندگان صبح امروز منتشر شد، سخنان بوش را تغییر اساسی در جهت گیری های آمریکا مقابل ایران دانست و از آن استقبال نمود.

۲. جرج بوش: از اصلاح طلبان حمایت می کنیم (87/09/16)

خبرگزاری فارسی: رئیس جمهوری آمریکا که روزهای پایانی حضورش در کاخ سفید را می گذراند با بیان اینکه واشنگتن از اصلاح طلبان حمایت می کند تاکید کرد که با انتخاب احمدی نژاد تلاش های واشنگتن ناکام ماند و غنی سازی اورانیوم مجدداً آغاز شد. وی افزود: ما حمایت شدیدی از کشورهای دارای دموکراسی نوظهور به عمل می آوریم. ما از اصلاح طلبان و مخالفان [دولت] و فعالان حقوق بشر در سراسر منطقه خاورمیانه حمایت می کنیم.

۳. حمایت جرج بوش از اصلاح طلبان (۱۳۸۶)

خبرگزاری فارسی: جرج بوش رئیس جمهور آمریکا که دشمنی اش با ملت ایران و حمایت هایش از جنایت های رژیم صهیونیستی بر هیچکس پوشیده نیست، برای چندمین بار در ماه های اخیر به حمایت آشکار از نیروهای موسوم به اصلاح طلب در ایران پرداخت.

به گزارش خبرگزاری فارسی به نقل از بی بی سی فارسی، وی که در پاسخ به تبلیغات انتخاباتی سناتور باراک اوباما کاندیدای دموکرات ها در انتخابات آتی ریاست جمهوری مبنی بر اینکه در صورت پیروزی با سران ایران و کوبا وارد مذاکره بدون پیش شرط خواهد شد، سخن می گفت، این نوع مذاکره را "باعث دلسردی اصلاح طلبان در این دو کشور" خواند و به همین دلیل خواستار اجتناب از آن شد.

بی بی سی از قول بوش نوشت: "من به مردم یادآوری می کنم که تصمیم رئیس جمهور آمریکا برای مذاکره با برخی چهره های بین المللی می تواند به شدت مخرب باشد. این پیام بدی به متحدین ما می دهد. حاکی از گیجی و آشفتگی سیاست خارجی ما خواهد بود. اصلاح طلبان را دلسرد می کند. به نظر می رسد این نوع مذاکره در مورد آن دو کشوری که شما به آنها اشاره کردید اشتباه خواهد بود".

بوش افزود: اصلاح طلبان در کشورهایی چون ایران و کوبا نباید احساس کنند آمریکا حکومت های این کشورها را مشروع می داند.

۴. خبرگزاری فارس (86/11/13): محمدزارع فومنی عضو شورای عالی حزب همبستگی (از احزاب اصلاح طلب): برخی مدعیان اصلاح طلبی به آلت دست بیگانگان تبدیل شده‌اند. عضو شورای عالی حزب همبستگی گفت: متأسفانه برخی از دوستان که خود را اصلاح طلب می‌دانند، آلت دست بیگانگان و مجری طرح‌های آنان شده‌اند و اخیراً خبر دار شدیم که عده‌ای از اینها با برخی از عوامل خارجی ارتباطاتی داشته‌اند.

۵. گری سیک (86/11/13): اصلاح‌طلبان یا میانه‌روها در همکاری با غرب بهترند

خبرگزاری فارس: مشاور سابق امنیت ملی آمریکا در دوران سه رئیس جمهور پیشین این کشور گفت: «اگر اصلاح‌طلبان یا میانه‌روها بتوانند اکثریت مجلس در ایران را بدست آورند، نگاه همکاری کردن با غرب از زمان کنونی به طور کلی آسانتر خواهد بود»

۷. در دیدار سفیر آلمان با محمدرضا خاتمی چه گذشت؟

بدنبال انتشار خبری در برخی سایت‌های اینترنتی مبنی بر دیدار محرمانه سفیر آلمان در تهران با محمدرضا خاتمی دبیرکل سابق حزب مشارکت و عضو فعلی شورای مرکزی این حزب، خبرنگار «جهان» به اطلاعات جدیدی از این دیدار دست یافت. به گزارش خبرنگار «جهان»: در این دیدار که پیش از صدور قطعنامه سوم شورای امنیت علیه ایران انجام شده، محمدرضا خاتمی با بی‌صبری از سفیر آلمان می‌پرسد که پرونده هسته‌ای ایران و قطعنامه سوم به کجا رسید و سفیر با خنده در پاسخ می‌گوید که نگران نباشید ما تصمیم خودمان را گرفته ایم درست است که تصویب قطعنامه علیه ایران قدری طول کشید اما مطمئن باشید که بالاخره صادر می‌شود.

خاتمی همچنین در این ملاقات محرمانه، با طرح این موضوع که تحریم‌های خارجی جواب داده و با آشکار شدن مشکلات اقتصادی احمدی نژاد پایگاه خود را از دست داده است، خطاب به سفیر آلمان می‌گوید که بزرگترین چیزی که می‌تواند احمدی نژاد را سرپا نگه دارد و حتی در انتخابات ریاست جمهوری آینده موجب انتخاب دوباره او شود، پیروزی در پرونده هسته‌ای است که غرب باید در این باره چاره‌ای بیندیشد.»

در این ملاقات سفیر آلمان از رضا خاتمی می‌پرسد که چرا چهره اصلاح طلبی مثل کروبی که رئیس مجلس ششم بوده در انتخابات اخیر با سایر اصلاح طلبان همراه نشده است؟ خاتمی در پاسخ می‌گوید که کروبی از روز اول هم اصلاح طلب نبوده بلکه بیشتر یک فرصت طلب است. اروپایی‌ها نباید خیلی روی آدمی مثل کروبی حساب باز کنند»

رضا خاتمی با ابراز ناراحتی از مواضع کروبی تأکید می‌کند که کروبی چون می‌خواهد در انتخابات ریاست جمهوری آینده شرکت کند به ابزار دست جریان ضد اصلاحات تبدیل شده تا بتواند رضایت مسئولان ارشد را برای حضور در انتخابات آینده به دست آورد.»

در پایان این دیدار، سفیر آلمان ضمن ابراز امیدواری برای پیروزی هر چه نزدیک‌تر حزب مشارکت، یک هدیه قیمتی هم به رضا خاتمی اهدا کرد.»

همچنین باید یادآور شد که: «در جریان تحصن نمایندگان مجلس ششم در سال ۸۲ که در اعتراض به رد صلاحیت‌های صورت گرفته توسط شورای نگهبان انجام شد، سفیر آلمان ضمن حضور در جمع نمایندگان متحصن حمایت خود را از اقدام آنان اعلام کرد.»